

روش‌های شناختی در تربیت اصلاحی از دیدگاه احادیث*

محمد امینی**

چکیده

یکی از ابعاد تربیت، جنبه اصلاحی آن است که مربی برای اصلاح و تغییر در صفات و رفتار ناپسند مرتبی در ساحت‌های اجتماعی، عبادی، اعتقادی و سیاسی مرتبی فعالیت‌هایی انجام می‌دهد، اما این تلاش‌های تربیتی در عرصه اصلاح روش‌های مربوط به خود را می‌طلبد که در زمینه شناختی، عاطفی، و رفتاری قابل بررسی می‌باشند، این پژوهش با مطالعه و بررسی تبیینی احادیث پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام در منابع روایی امامیه، روش‌هایی را مانند: تفهیم خطا، حکمت‌آموزی و برهان، ارجاع به فطرت، جهل‌زدایی، دعوت به تفکر و تعقل، تمثیل و تشبیه، تصویرسازی، تغییر باورهای غلط و خرافه‌زدایی که در زمینه اصلاح شناخت و نگرش به کار گرفته می‌شوند از بین آموزه‌های روایی پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام استخراج نموده است.

واژگان کلیدی: روش، تربیت، تربیت اصلاحی، روش‌های شناختی.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۶ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۰/۱۵.

** دانش‌آموخته دکتری علوم حدیث تطبیقی : m. shii@chmail.ir

۱. مقدمه

تربیت امری است الهی و خطیر و شأنی از شئون انبیاء، ائمه و اولیاء الهی و قطعاً شرائط و ظوابط و اصول و مبانی و روش‌های خاص خود را دارد، حرکات، سکنتات، رفتار و گفتار مربی برای مربی اثرگذار است و باید حساب شده و دقیق صورت گیرد. در این نوشتار به لحاظ اهمیت و لزوم تحقیق در روش‌های تربیت اصلاحی، با عنایت به رهنمودهای وحیانی، روش‌های تربیت در امر اصلاح شناخت مورد بررسی قرار گرفته است. ولیکن قبل از بیان روش‌ها نکاتی چند به عنوان مقدمه یاد آور می‌گردد.

۱-۱. روش

روش در لغت فارسی به معنای راه، سبک، شیوه، طریقه و فن آمده است (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا واژه «روش») و معادل لاتینی آن لغت «متد» است که از واژه یونانی متا به معنای «طول» و «ادوس» یعنی راه گرفته شده و در زبان عربی روش را منهج و یا اسلوب گویند. و در اصطلاح علوم تربیتی عبارت است از «راه بکارگیری قواعد، شیوه‌ها و فنون آموزشی که مربی برای رسیدن به اهداف آموزشی خود از آن‌ها بهره می‌گیرد» (حسینی‌زاده، سیره تربیتی پیامبر و اهلیت ﷺ (نگرشی بر آموزش)، ۱۳۸۱: ۴/۲۸).

و در این تحقیق، مراد از روش مجموعه شیوه‌ها و تدابیری است که پس از کشف و شناخت آن از میان احادیث در جهت اصلاح عقاید و رفتارهای ناسالم به کار برده می‌شود.

۲-۱. تربیت

«تربیت» در لغت فارسی به معنای پرورتن، پروراندن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن، آموختن کودک تا هنگام بالغ شدن (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا؛ معین، فرهنگ فارسی معین، واژه «تربیت») آمده است و در لغت عرب، تربیت مصدر باب تفعیل از ماده «رب»^۱ و به معنای اقدام بر اصلاح، و به معنای مالک و خالق، و به معنای مُصلح چیزی (ابن فارس، معجم مقانیس اللغة، ماده «رب») آمده است. و از آرا و نظرات اهل لغت استفاده می‌شود که تربیت حقیقتی است که علاوه بر اینکه بر ایجاد حالت و اخلاق و پرورش روح و روان دلالت دارد، اصلاح و رفع نقائص و رذائل نیز از آن استفاده می‌شود (ر. ک: مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بی‌تا: ماده «رب»).

۱۰۲

برخی از دانشمندان علوم تربیتی در معنای تربیت گفته‌اند: «تربیت عبارت است از هر گونه فعلیتی که معلم، والدین یا هر شخصی به منظور اثرگذاری بر شناخت نگرش اخلاق و رفتار فردی دیگر بر اساس اهداف از پیش تعیین شده انجام دهد» (حسینی‌زاده، سیره تربیتی پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت ﷺ: ۱۳۸۱: ۱/۱۸). در این تعریف صرفاً به بعد ایجاد تربیت پرداخته شده و از بعد اصلاحی آن غفلت شده است.

و نیز گفته‌اند: «تربیت فرایند یاری‌رسانی به مرتبّی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری است که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دست‌یابی به کمال انسانی و شکوفاسازی استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهایش صورت می‌گیرد» (اعرافی، فقه تربیتی، ۱۳۹۱: ۱/۱۴۱).

در این تعریف به هر دو بعد ایجاد و اصلاحی تربیت توجه شده است و در بعد ایجاد نیز بر تغییر تدریجی تأکید شده و حال آنکه در تربیت ایجاد ساحت‌های بدنی و ذهنی و روحی و رفتاری خالی از هرگونه تربیت و در آغاز راه‌اند و مرتبّی وظیفه ایجاد تربیت دارد نه تغییر تربیت و در تربیت اصلاحی است که مرتبّی نیاز به تغییر دارد که از آن به بازدارندگی و اصلاح صفات یاد شده است و لذا به نظر می‌رسد که تعریفی که به مقصود ما نزدیکتر باشد عبارت است از:

«مجموعه فعالیت‌های مرتبّی به منظور ایجاد اخلاق و رفتار نیکو یا اصلاح و تغییر در صفات و رفتار ناپسند در ساحت‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، عبادی، اعتقادی و سیاسی مرتبّی».

با توجه به این تعریف مراد ما از تربیت به معنای عام آن خواهد بود و مراد از تربیت اصلاحی، اصلاح در همه ساحت‌های تربیتی اعم از اخلاقی، اعتقادی و عبادی و . . . خواهد بود.

۱-۳. اصلاح

در لغت‌نامه‌های فارسی «اصلاح» به معنای به صلاح آوردن، بهبود بخشیدن، تعمیر کردن، آشتی دادن، نیکویی کردن و آراستن و سامان دادن آمده است (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، واژه «اصلاح»).

و واژه انگلیسی Reform به معنای بهسازی، بازساخت و تجدید سازمان و ترمیم کردن است (آریانپور، فرهنگ انگلیسی به فارسی، ۱۳۸۶: واژه «reform»). و با رویکرد سیاسی و اجتماعی به معنای تغییر است.

در فرهنگ قرآن و روایات «اصلاح» دو معنا دارد:

الف) اصلاح از ماده «صلح» به معنای آشتی دادن و رفع اختلاف و نزاع بین دو نفر یا دو دسته از افراد است و در موارد متعدد در قرآن کریم به کار برده شده است: ۱. برای اصلاح میان زوجین (نساء/ ۳۵ و ۱۲۸ نساء/ ۳۵ و ۱۲۸): ۲. برای اصلاح بین دو نفر یا دو دسته از افراد که با یکدیگر نزاع داشته باشند (انفال/ ۱ و حجرات/ ۹).

ب) اصلاح از ماده «صلاح» در مقابل «فساد» و «اصلاح» در مقابل «افساد» است در این صورت «اصلاح» به معنای انجام کار شایسته یا به معنای زدودن فساد است، بنابراین «اصلاح» از ماده «صلاح» دو مصداق دارد: ۱. «انجام کار صالح» (بقره/ ۲۷۷) و یا «تغییر به وضعیت بهتر»

(بناری، در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تاکید بر آیات و روایات، نشریه تربیت اسلامی، ۱۳۸۵: شماره ۳)^[۲]؛ ۲. فساد زدایی و جلوگیری از بزه‌کاری چنان‌که در سخنان امام حسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی».

۴-۲. اهمیت تربیت اصلاحی

بر اساس قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) تربیت صحیح اعتقادی و اخلاقی و عملی انسان‌ها مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف بعثت انبیا مخصوصاً رسالت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است چنان‌که قرآن کریم فرموده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه/ ۲)؛ «او کسی است که در میان درس‌ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خوانند [و پیروی می‌کنند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزاندگی به آنان می‌آموزد درحالی‌که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».

حضرت امام علی (علیه السلام) کسی را که نسبت به اصلاح دیگران، احساس مسئولیت نداشته باشد را مرده‌ای در میان زندگان شمرده و فرموده است: «مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بَقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ»؛ «کسی که عمل منکری را با قلب و دست و زبان خویش انکار نکند در حقیقت او مرده زندگان است» (طبرسی، مشکات الانوار، ۱۳۴۴: ۵۲).

انکار قلبی به معنای متنفر بودن از نظر روحی و این پایین‌ترین مرحله در جهت اصلاح است و انکار با دست به معنای هرگونه اقدام عملی برای جلوگیری از منکر است و انکار لسانی یعنی نصیحت کردن و بازداشتن از گمراهی و هدایت به سوی حق است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز عدم احساس مسئولیت در قبال انحرافات دیگران را سبب نابودی خود و دیگران دانسته و این حقیقت را در قالب مثالی بیان فرموده است:

«إِنَّ قَوْمًا رَكِبُوا سَفِينَةً فِي الْبَحْرِ وَ اقْتَسَمُوا، فَصَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَوْضِعَهُ، فَتَقَرَّرَ رَجُلٌ مَوْضِعَهُ بِفَأْسٍ، فَقَالُوا: مَا تَصْنَعُ؟ قَالَ: هُوَ مَكَانِي، أَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتُ؛ فَإِنْ أَخَذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ نَجَا وَ نَجَا وَ إِن لَّمْ يَأْخُذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ هَلَكَ وَ هَلَكُوا» (ورام بن ابي فراس، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ۱۴۱۰: ۲/۱۰۴)

(۲۹۴)؛ «گروهی در دریا بر کشتی ای سوار شدند و هر کسی در جای خود قرار گرفت ولی یکی از افراد اقدام به سوراخ کردن محل نشستن خود کرد، به او گفتند: چه می‌کنی؟ گفت: جای خود من است هرچه بخواهم انجام می‌دهم؛ اگر دیگران دست او را بگیرند و مانع از انجام این کار شوند هم او و هم دیگران نجات می‌یابند ولی اگر دست او را نگیرند هم او و هم دیگران همه هلاک و نابود می‌شوند».

و امام صادق علیه السلام انسان‌های بی تفاوت نسبت به اصلاح دیگران را خائن شمرده و فرموده است: «مَنْ رَأَى أَخَاهُ عَلَى أَمْرٍ يَكْرَهُهُ فَلَمْ يَرُدَّهُ عَنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَدْ خَانَهُ وَ مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْشَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ» (ابن بابویه، الأمالی، ۱۳۷۶: ۲۷۰)؛ «کسی که ببیند برادرش امور ناپسندی را انجام می‌دهد و توانایی باز داشتن او را از آن عمل دارد ولی او را از آن عمل باز ندارد قطعاً به او خیانت کرده و کسی از دوستی با آدم احمق پرهیز نکند به زودی اخلاق او را به خود می‌گیرد».

بنا بر این تربیت اصلاحی در مرحله اول یک وظیفه همگانی است و در مرحله بعد وظیفه متولیان امر تربیت است که انجام آن موجب ارشاد و راهنمایی افراد خواهد شد و موجب سلامت جامعه خواهد بود و عدم احساس مسئولیت در برابر اشتباهات دیگران علاوه بر معاقب بودن افراد آسیب‌های جبران‌ناپذیری برای جامعه خواهد داشت.

۲. روش‌های تربیت اصلاحی شناختی

تربیت اصلاحی روش‌های متفاوتی دارد که برخی از آنان شناختی و برخی عاطفی و برخی دیگر رفتاری‌اند که لازم است نسبت به افراد گوناگون از روش‌های خاص خود بهره برد، برخی از انسان‌ها از آن جهت که به حد مطلوبی از شناخت و معرفت نرسیده‌اند خطاهایی در شناخت دارند و اشتباهاتی از آنان سر می‌زند و به صورت طبیعی مربی باید بتواند خطاهای ناشی از عدم شناخت را تشخیص دهد و برای اصلاح و تربیت مترتبان خود اقدام کند؛ در این تحقیق روش‌های تربیتی خاص این دسته از افراد از دیدگاه احادیث مورد بحث قرار می‌گیرند که عبارتند از:

۱-۲. تفهیم خطا

تشخیص درد یا شناخت خطا اولین گام برای درمان درد و اصلاح خطا است، کسی که درد را نشناسد چه بسا در درمان خود به خطا رود و به جای درمان، دردی دیگر بر دردهای بیمار خود بیافزاید مشکلات او را دوچندان سازد، در امر تربیت نیز اولین و مهم‌ترین گام تشخیص آسیب و علت آن است تا مربی حاذق و دلسوز به راحتی بتواند آن را اصلاح کند و مترتبی خود را به راه سعادت رهنمون شود، در اهمیت این امر امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ دَائَهُ أَفْسَدَ دَوَائِهِ» (حائری، بلاغه الامام علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۸۳: ۱۶۴)؛ ورام بن ابی فراس، نزهه الناظر، ۱۴۱۰: ۹۱)؛ «کسی که بیماری را تشخیص ندهد داروی آن را هم تباه خواهد کرد».

و امام صادق علیه السلام هرگونه عمل غیر کارشناسانه را موجب دوری از هدف می‌داند و می‌فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۴۳)؛ «هر کسی بدون بصیرت کاری را انجام دهد مانند کسی است که در غیر مسیر خود حرکت کند و سرعت بیشتر موجب دوری بیشتر او از هدف می‌گردد».

اگر مربی هم بدون شناخت از آسیب‌های متربی، برای تربیت متربی اقدام کند نه تنها نمی‌تواند او را به راه حق رهنمون شود و چه بسا موجب دوری او از تربیت دینی گردد، در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ» (همان، ۴۴)؛ «کسی که بدون شناخت عملی را انجام دهد بیش از آنکه اصلاح کند تباه می‌سازد».

پس از تشخیص آسیب و خطای تربیتی «تفهیم آن خطا» به متربی از مهم‌ترین گام‌ها برای اصلاح تربیت است، گاهی متربی به دلیل عدم توجه به آسیب‌های احتمالی کردار و رفتار خود، به خطا می‌رود و حال آنکه اگر او متوجه جنبه خطایی اعمال خود بود هرگز دست به چنین رفتار ناصالح نمی‌زد، از روش‌هایی که از احادیث اهل بیت علیهم السلام برای اصلاح استفاده می‌شود این است که مربی، متربی خود را بر خطای خود متوجه سازد و آنگاه است که متربی با اشتیاق کامل برای اصلاح اعمال خود استقبال می‌کند، مثلاً:

برخی از افراد هرچند از نیکان و اهل خیر هستند و همیشه دوست دارند به دوستان و خویشان و سایر هم‌نوعان خود خیر رسانی کنند و هیچ‌گونه قصد سوئی هم ندارند ولی متوجه آسیب‌های رفتار خود نیستند، آنان به ظاهر عمل شایسته انجام می‌دهند ولی توجه ندارند که دیگران چه آسیب‌هایی از این کردار آنان می‌بینند، تحقیر می‌شوند و اختلاف‌های خانوادگی پیدا می‌کنند و به تبع آن همسر و فرزندان آنان دچار مشکلاتی می‌شوند. یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام حسین بن ابی العلاء می‌گوید: به همراه دوستان خود که حدود بیست نفر بودیم برای سفر مکه حرکت کردیم در هر منزلی که فرود می‌آمدیم یک گوسفند ذبح می‌کردم، وقتی به منزل امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم به من فرمود: ای حسین! آیا مومنین را به ذلت می‌کشانی؟ عرض کردم: به خدا پناه می‌برم که چنین کاری کنم.

امام فرمود: به من خبر رسیده که در هر منزلی یک گوسفند قربانی می‌کردی؟ عرض کردم: این کار را فقط برای رضای خدا انجام می‌دادم. فرمود: «أَمَا كُنْتُ تَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يُفْعَلَ فِعْلَكَ فَلَا يَبْلُغُ مَقْدَرَهُ ذَلِكَ فَتَقَاصِرُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ»؛ «آیا نمی‌دانی که در کاروان کسانی هستند که دوست دارند مانند تو اینگونه کارها را انجام دهند ولی توانایی مالی ندارند و نزد خود احساس ذلت و خواری می‌کنند؟».

حسین می‌گوید: از این کار خود استغفار کردم و گفتم دیگر چنین کاری نمی‌کنم (برقی،

حسین بن ابی العلاء در صدد خدمت به دیگران به واسطه انفاق‌های مباح و پسندیده بود ولیکن آسیب کار خود را نمی‌دید، اما امام متوجه این آسیب شده و حسین را نیز متوجه آن می‌کند. البته آسیبی که امام به آن اشاره کرده آن چنان ناچیز بوده که هرکسی متوجه آن نمی‌شده و الا کسی مانند حسین بن ابی العلاء فردی نیست که راضی گردد کسی توسط او - هرچند به صورت غیرمستقیم - تحقیر گردد، اینجاست که نقش یک مربی وارسته خود را نشان می‌دهد و مربی خود را متوجه خطاهایش می‌کند و سرانجام او را وادار به اصلاح اخلاق و رفتار خود می‌کند.

۲-۲. حکمت آموزی، برهان و استدلال

مراد از «حکمت» حجتی است که حق را نتیجه می‌دهد، چنان که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۲/۳۷۱). و حکمتی که در قرآن از آن یاد شده^[۳] بر پایه‌ای از استدلال استوار است و دارای اقسامی است؛ برخی از اقسام آن که در مناظرات و گفتگوهای اهل بیت علیهم‌السلام برای اصلاح و هدایت مخاطبین ایشان مورد استفاده قرار گرفته اشاره می‌شود.

یک - برهان نظم

یکی از واقعی‌ترین و همه فهم‌ترین برهان‌های عقلی، برهان نظم است و آن عبارت است از «اثبات وجود خداوند متعال از طریق مشاهده نظم دقیقی و بدیعی که بر هستی حاکم است» و آن از دو مقدمه شکل گرفته:

مقدمه اول که حس است عبارت است از اینکه: وجود مجموعه گسترده هستی بر پایه نظم، انسجام و توازن صورت پذیرفته است. مقدمه دوم: هر نظم و انسجامی به ناظمی آگاه و توانا نیازمند است.

اهل بیت علیهم‌السلام برای هدایت و راهنمایی افراد متعددی از این برهان استفاده کرده اند مثلاً امام صادق علیه‌السلام در جریان ملاقات عبد الله دیصانی با آن حضرت با نشان دادن تخم مرغی به او فرمود: ای دیصانی! این یک دژ سر پوشیده است که پوستی ضخیم دارد و زیر آن پوست ضخیم، پوست نازکی است و زیر پوسته نازک، طلایی روان و نقره ای مذاب قرار دارد، نه طلای روان با نقره مذاب مخلوط می‌شود و نه نقره مذاب با طلای روان آمیخته می‌گردد، این تخم مرغ بر حال خود هست، نه مصلحتی از آن بیرون می‌آید که از صحیح و سالم بودن آن خبر دهد و نه مفسدی در آن وارد می‌شود که خبر از فاسد شدنش دهد و معلوم نیست که این تخم برای جوجه نر آفریده شده یا ماده، آنگاه دهان باز می‌کند و جوجه‌ای با رنگ‌های گوناگون مثل جوجه طاووس از آن بیرون می‌آید! آیا مدبری برای آن می‌یابی یا نه؟

دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس گفت: «گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست که یگانه و بی شریک است، و محمد بنده و فرستاده است، و تو امام و حجت خدا بر آفریدگان او هستی، و من از گذشته خود تائب و پشیمانم!» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۷۹).

این حدیث تنها نمونه‌ای از استدلال‌های زیبای امام صادق علیه السلام بر برهان نظم بود که باعث اصلاح اعتقادات عبدالله دیصانی شد و به واسطه هدایت‌گری‌های آن حضرت ایمان آورد.

دو - برهان تمانع و برهان فرجه

یکی دیگر از برهان‌هایی که اهل بیت علیهم السلام برای راهنمایی، هدایت، و اصلاح مخاطبان خود از آن استفاده کرده‌اند «برهان تمانع» و «برهان فرجه» است.

«برهان تمانع» که گاه از آن به برهان ممانعت یا برهان وحدت و هماهنگی تعبیر می‌کنند (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ۱۳۸۶: ۳/۲۰۷)، در اصطلاح متکلمان به معنای آن است که هر یک از دو خدای قادر کاری بکنند که مانع فعل دیگری شود (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، ۱۳۸۶: ۵/۵۲۱) و از دو مقدمه ترکیب یافته:

نخست اینکه انسجام و وحدت و هماهنگی در جهان آفرینش حاکم است.

و دوم اینکه اگر بر این عالم دو یا چند قدرت حاکم باشد موجب بروز اختلاف و ناهماهنگی می‌گردد.

از آنجا که ما هیچ ناهماهنگی و ناموزونی در این جهان و قوانین حاکم بر آن نمی‌بینیم درک می‌کنیم که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته و به وسیله خالق یکتایی آفریده شده و تدبیر و تنظیم می‌گردد (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ۱۳۸۶: ۳/۲۰۸-۲۰۷) و در قرآن کریم برخی از آیات برای اثبات یگانگی خداوند به «برهان تمانع» اشاره دارند^[۴].

اما «فرجه» به معنی شکاف و فاصله است. و «برهان فرجه» که مستفاد از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است به این معناست که از وجود خدایان متعدد فرجه لازم می‌آید و فرض دو خدا مستلزم سه خدا است و سه خدا مستلزم پنج خداست و... زیرا اگر دو خدا فرض شود یا هر دو قدیم و قوی هستند یا هر دو ضعیف و حادث یا یکی از آن دو قدیم و قوی است و دیگری حادث و ضعیف و احتمال اخیر (که هر دو حادث باشند یا یکی قدیم و دیگری حادث) خلاف فرض و اثبات توحید است و اگر هر دو قدیم باشند و واجب، چون وجوب اثبات وجود است و وجود مبنا و اصل تحقق است و تحقق هر متحققی به سبب تحقق وجود می‌باشد و وجود حقیقت واحد است و هیچ نوع کثرتی از وجود کثرت‌ها در آن نیست، پس تکثر وجود جز با ضمیمه محقق نمی‌شود، و وقتی فرض کردیم هر دو خدا قدیم باشند و واجب در حقیقت وجود مشترک می‌شوند، تعدد و افتراق آن دو فقط با ضمیمه امکان پذیر است و لا اقل باید به یکی از آن دو ضمیمه‌ای منضم شود، تا افتراق صحیح

باشد، بدین گونه از هم جدا شوند که یکی مطلق باشد و دیگری مقید و منضم به ضمیمه و از سوی دیگر ضمیمه نمی‌تواند از سنخ ماهیت وجودی باشد پس زاید فرضی است و گرنه لازم می‌آید که کلاً خدا ممکن و حادث باشد و این خلاف فرض است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی از هر دو برهان استفاده کرده به این نحو که صدر حدیث به «برهان تمنع» و ذیل آن به «برهان فرجه» اشاره دارد:

هشام بن حکم گوید: زندیقی (برای بحث خداشناسی) نزد امام صادق علیه السلام آمد، امام به او فرمود: «این که می‌گویی خدا دو تاست از دو حال بیرون نیست یا هر دو قدیم و نیرومندند یا هر دو ناتوان، یا یکی نیرومند و دیگری ناتوان اگر هر دو نیرومندند، چرا هر یک دیگری را کنار نمی‌زند تا خود یگانه کارزار خلقت باشد؟ و اگر می‌پنداری که یکی نیرومند و دیگری ناتوان است، در این صورت ثابت می‌شود او که قوی است - چنان که ما می‌گوییم - یکتاست. به خاطر ناتوانی که در دومی وجود دارد».

در ادامه حدیث امام به او فرمود: «اگر تو می‌گویی خدا دو تاست، باز از دو حال بیرون نیست یا از هر جهت یکسان‌اند (که در این صورت دو تا بودن فرض نمی‌شود، زیرا زمانی می‌توان گفت دو تا ایند که در یک یا چند جهت با هم فرق داشته باشند) و یا از هر جهت با هم فرق دارند (و هیچ وجه اشتراکی ندارند، و در این صورت باید هر یک اراده‌ای مستقل و آفرینشی جداگانه داشته باشند، حال آنکه وحدت عالم و نظم شکفت انگیز آن حاکی از حاکمیت یک اراده بر عالم است). و چون آفرینش را منظم و فلک را در جریان و تدبیر عالم را یگانه و شب و روز و خورشید و ماه را برقرار می‌بینیم، این درستی کار و تدبیر و پیوستگی آن دلیل بر آن است که مدبّر عالم یکی است».

امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث از روش «برهان فرجه» استفاده نمودند و خطاب به زندیق می‌فرمایند: «وانگهی اگر بگویی خدا دو تاست (از جهاتی اتفاق و از جهاتی افتراق دارند) لازم می‌آید که فرجه (یعنی شکاف و امتیازی) میان آن دو باشد تا دو تا بودن تحقق پذیرد، در این صورت آن فرجه سومین موجود قدیم است و لازم می‌آید که سه خدا باشد، و اگر گویی سه تاست همان ملازمه که درباره دو تا بودن گفتیم بر تو لازم می‌آید و باید دو فرجه دیگر میان آنها باشد بنابراین پنج خدا می‌شوند؛ به همین گونه اعداد افزوده می‌شوند تا بی‌نهایت» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۸۰).

در این حدیث امام صادق علیه السلام برای اصلاح اعتقادات و شناخت «زندیق» نسبت به خدا از دو برهان استفاده فرمودند، ابتدا با استدلال به برهان تمنع وجود دو خدای شبیه به هم و از هر جهت یکسان را محال دانستند و عدم وجود آفریده‌ای جز آفریدگان خدای یگانه را دلیل بر عدم وجود آفریننده‌ای دیگر دانستند، چرا که اگر چنین آفریننده‌ای در عالم خارج وجود داشت قطعاً از آفرینش

او هم باید خبری وجود داشته باشد چنانکه علی علیه السلام در وصیت معروفش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام این برهان را با بیان ظریف و روشنی بیان فرموده است، در آنجا که می فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِيهِ، وَ لَعَرَفْتَ أفعالَهُ وَ صِفَاتَهُ وَ لَكِنَّهُ اللَّهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ»؛ «بدان ای پسر! اگر پروردگارت شریک و همتایی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی، و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را چنین توصیف کرده است» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: نامه ۳۱).

و نیز امام صادق علیه السلام با استدلال به برهان «فرجه» اثبات نمودند که از وجود هر خدایی جز خدای یگانه لازم می آید خدای دیگری وجود داشته باشد و این امر تابعی نهایت ادامه می یابد و این محال است. با این نحوه استدلال که امام صادق علیه السلام ارائه فرمودند، هر عقل سلیمی به راحتی باید بر وجود خدای یگانه اقرار نموده و از عقاید باطل کناره گیری نماید.

سه. جدال احسن

جدال عبارت است از «دلیلی که صرفاً برای منصرف کردن خصم از آنچه که بر اثر آن نزاع می کند به کار رود بدون این که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است از اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم» (طباطبایی، المیزان، ۱۳۹۰: ۱۲، ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل).

اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم (ر. ک: نحل ۱۶/۱۲۵) در روش اصلاحی خود از روش جدال احسن استفاده می کنند که نمونه ای از آن روایتی است از هشام بن حکم که در جریان مناظره یکی از زنداقه که نام او «عبدالملک» و کنیه اش «ابو عبدالله» بود گوید: حضرت به او فرمود: «این ملک (پادشاهی) که تو بنده او هستی کیست؟ آیا از ملوک زمین است یا از ملوک آسمان؟ از پسرت (عبدالله) بگو آیا بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هر پاسخی داری بگو که محکوم خواهی بود!» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۷۲).

۱۱۰ امام برای اینکه دیوار انکار او را بشکنند به روش مجادله و بر اساس آنچه بین مردم مشهور است که اسم باید مطابق با مسما باشد سخن را با او آغاز کرد، و سپس در ادامه حدیث برای او براهین متعددی اقامه کرد (مجلسی، مرآه العقول، ۱۴۰۳: ۱/۲۳۷) و نتیجه استدلال های اصلاح گرانه امام این شد که او در نهایت از امام خواست تا او را به عنوان شاگرد خود بپذیرد و امام به هشام دستور داد تا معارف اسلامی را به او بیاموزد و او به جایی رسید که خود آموزگار ایمان به اهل شام و مصر شد و عقیده پاکی پیدا کرد و امام پاکی او را پسندید (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۷۲).

امام رضا علیه السلام نیز در مناظره خود با جاثلیق (دانشمند مسیحی) آنگاه که اعتراف به عبادت عیسی علیه السلام را از جاثلیق گرفت، فرمود: «عیسی چه کسی را عبادت می‌کرد؟ آیا عبادت دلیل عبودیت نیست؟ آیا عبودیت دلیل عدم الوهیت نیست؟» (طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ۱۴۰۳: ۲/۴۱۸).

امام رضا علیه السلام به وسیله امری که مورد قبول جاثلیق بود با او احتجاج کرد و او را محکوم کرد و او در پاسخ حضرت نتوانست سخنی بگوید و ساکت ماند، و این همان روش جدال احسن است که امام رضا علیه السلام برای اصلاح اعتقادات جاثلیق از آن استفاده کرد.

۲-۳. ارجاع به فطرت

در آیات زیادی از قرآن مجید بر فطرت تأکید شده است (ابن بابویه، التوحید، ۱۳۹۸: ۲۳۱)، مثلاً در آیه شریفه: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (عنکبوت/۶۵)؛ «و هنگامی که بر کشتی سوار شوند، خدا را، در حالیکه دین (خود) را برای او خالص گردانیده، می‌خوانند؛ و هنگامی که آنان را به سوی خشکی نجات دهد، به ناگاه آنان شرک می‌ورزند».

در این آیه به گونه‌ای از فطرت خداجوی انسان یاد شده است یعنی آنگاه که انسان در سختی‌ها و گرفتاری‌های شدید گرفتار می‌شود و دستش از همه وسائل عادی کوتاه است، ناگهان به فطرت درونی خویش باز می‌گردد و به درگاه خدا استغاثه می‌کند.

اهل بیت علیهم السلام در مواردی از این روش یعنی ارجاع به فطرت برای اصلاح مخاطبین خویش بهره برده‌اند. در حدیثی آمده است که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا را به من معرفی کن؛ زیرا اهل مجادله با من بسیار سخن گفته‌اند و مرا سرگردان کرده‌اند!

حضرت فرمود: «يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؛ آیا تاکنون سوار کشتی شده‌ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: فَهَلْ كُسِرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنَجِّيكَ وَلَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ؛ آیا اتفاق افتاده است که کشتی دچار سانحه شود و در آنجا نه کشتی دیگری و نه شناگری باشد که تو را نجات دهد؟ عرض کرد: آری، حضرت فرمود: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وُزْطِكَ؛ آیا در آن هنگام احساس کردی که هم اکنون نیز قدرتی است که می‌تواند تو را از آن ورطه هولناک نجات دهد؟ عرض کرد: آری؛ امام صادق علیه السلام فرمود: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنِّجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ؛ او همان خدایی است که می‌تواند تو را نجات دهد آنجا که نجات‌دهنده‌ای نیست و به فریادت رسد، آنجا که فریاد رسی نیست» (ابن بابویه، التوحید، ۱۳۹۸: ۲۳۰).

و در حدیث دیگری آمده است که وقتی مادری بر اثر فشار برادران، فرزند خود را از خود می‌راند و طرد می‌کند، علی علیه السلام آن زن و برادرانش را در مقابل وجدان اخلاقی قرار می‌دهد و فرمان می‌دهد که فرزند پسر او با ازدواج کند که در این هنگام زن فریاد زد: آتش، آتش. ای پسر عموی رسول خدا آیا می‌خواهی مرا همسر پسرم قرار دهی؟ به خدا این فرزند من است. برادران من مرا به مردی شوهر دادند که پدرش غلام آزاد شده بود. این پسر را من از او به دنیا آورده‌ام. وقتی بچه بزرگ شد به من گفتند: او را انکار کنم، ولی اکنون اقرار می‌کنم که این بچه من است دلم در مهر او می‌جوشد. مادر دست پسر را گرفت و از مجلس داوری خارج شد (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷/ ۴۲۳-۴۲۴).

آری از آنجا که در وجدان اخلاقی مردم، ازدواج با مادر امری ناپسند و زشت است، علی علیه السلام در مقام قضاوت و برای کشف واقعیت، از قدرت نیرومند وجدان اخلاقی استفاده کرد و ضمیر باطن زن را آشکار نمود و او را بر آن داشت که بر خلاف میل ظاهری خود به واقعیت پنهانی اقرار نماید.

بنابراین کسانی که از پیمان فطری سرباز می‌زنند و برخلاف فرمان الهام تکوینی و وجدان اخلاقی عمل می‌کنند، در این جهان همواره در شکنجه روانی و اضطراب به سر می‌برند و مورد ملامت نفس لوامه خود هستند و در قیامت نیز به عذاب الهی گرفتارند (همان، ۳۳۷).

۲-۴. جهل‌زدایی

بسیاری از گناهان و انحرافات انسان از جهل و نادانی او سرچشمه می‌گیرد، بنی اسرائیل به دلیل جهالت از حضرت موسی علیه السلام می‌خواهند که مانند بت پرستان برای آنها هم بتی قرار دهد (ر. ک: اعراف/ ۱۲۸) و مردم زمان حضرت نوح علیه السلام علی‌رغم تلاش‌های آن حضرت به وی ایمان نیاوردند این به خاطر جهالتی بود که در آنها وجود داشت (ر. ک: هود/ ۲۹) و قوم لوط علیه السلام اگر به عمل شنیع همجنس‌بازی روی آورد به علت همان جهالت و نادانی بود که در وجود آنها ریشه دوانده بود (ر. ک: نمل/ ۵۵) و برادران یوسف علیه السلام هم که به وی حسادت ورزیدند سرچشمه آن همان جهالت و نادانی آنان بود (ر. ک: یوسف/ ۸۹) و امام صادق علیه السلام هم در روایتی فرمود: «لَا مُصِيبَةَ أَكْثَرُ مِنَ الْجَهْلِ»؛ «هیچ مصیبتی بزرگ‌تر از مصیبت جهالت نیست» (مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳: ۲۴۶). و در روایت دیگری فرمود: «لَا عَدُوَّ أَضَرُّ مِنَ الْجَهْلِ؛ هیچ دشمنی، زیان‌بخش‌تر از جهالت نیست» (کراجکی، کنز الفوائد، ۱۴۱۰: ۱/ ۱۹۹) از این روی قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام به گونه‌های مختلف بر اهمیت جهل‌زدایی و اعطاء بینش تأکید ورزیده‌اند که به مواردی از آن اشاره می‌گردد:

یک - تأکید بر علم آموزی

نخستین آیات قرآن کریم که بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شده به خواندن فرمان داده [۵] و خدا را به عنوان معلّم به قلم معرفی نموده [۶] و در آیه‌ای دیگر به قلم سوگند یاد کرده [۷] و در روایات ائمه اهل بیت ﷺ به عبارات و عناوین گوناگون بر اهمیت علم و نقش آن در اصلاح و فراهم سازی زمینه هدایت بشر تأکید شده است.

امام کاظم (علیه السلام) فقه را که علم دین‌شناسی است به عنوان کلید بصیرت و عبادت کامل و راه رسیدن به مدارج عالی در امور دین و دنیا دانسته و می‌فرماید: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا؛ فقه (و دین‌شناسی) کلید بصیرت و عبادت کامل است و راهی است برای رسیدن به مقامات بالا و رتبه‌های بزرگی در دین و دنیا است» (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۱۳: ۷/ ۲۰۸).

و امام باقر (علیه السلام) در حدیثی، تشبیه و مجازات را برای کسی که تفقه نکند روا دانسته، می‌فرماید: «لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْخَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ؛ اگر جوانی از جوانان شیعه نزد من آورده شود که در امور مسائل دینی تفقه ننماید قطعاً او را مجازات خواهم کرد» (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۲۸).

نتیجه آنکه موضوع علم‌آموزی و در رأس آن علم دین‌شناسی در آموزه‌های دینی به انحاء مختلف مورد توجه جدی قرار گرفته است و امامان و اولیاء دین بر آن تأکید نموده‌اند تا انسان‌ها بتوانند به راحتی راه سعادت خود را تشخیص دهند و با پیروی از آن، مسیر کمال و بندگی را بیمایند، و فراگیری علم دین، و آشنایی با آن به همان میزان که در تعیین مسیر اولیه و برای رسیدن به سعادت موثر است در باز گرداندن انسان‌های گمراه که در منجلاب فساد غرق شده‌اند نیز می‌تواند موثر واقع شود و راه روشن بندگی را به سوی آنان بگشاید، چنان که به مواردی از آن اشاره خواهد شد.

دو. بیان اقسام گناهان

گاهی جهل از اصل گناه و گاهی غفلت از موضوع گناه است، به عبارت دیگر افرادی هستند که مرتکب عمل خلافی می‌شوند و حال آنکه از اصل خلاف بودن آن یا آگاهی ندارند و یا غافلند، راه اصلاح این دسته از افراد شناخت صحیح نسبت به گناه است، اهل بیت (علیهم السلام) برای این منظور در احادیث مختلفی معنا و مصادیق و اقسام گناهان را تبیین فرموده‌اند، یکی از احادیثی به صورت مفصل به بیان اقسام گناهان پرداخته حدیثی است از امام کاظم (علیه السلام) که فرمود: عمرو بن عبید (یکی

از سران معتزله) خدمت امام صادق علیه السلام رسید و سلام کرد و نشست و سپس آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ (نجم/ ۳۲) را تلاوت کرد و سپس از سخن باز ماند. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا ساکت شدی؟ عرض کرد: دوست دارم با گناهان بزرگ که در کتاب خدای عزوجل آمده است، آشنا شوم.

امام علیه السلام فرمود: آری، ای عمرو بزرگترین گناهان عبارتند از: شرک به خدا، خداوند می فرماید: ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ (مائده/ ۷۲)؛ و پس از آن، گناه نومیدی از رحمت خداست، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّهُ لَا يَبْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف/ ۸۷). و سپس، گناه ایمن دانستن خود از مکر و عذاب خداست، زیرا خدای بزرگ می فرماید: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (اعراف/ ۹۹). و یکی دیگر از آن گناهان عاق پدر و مادر است، زیرا خدای سبحان عاق پدر و مادر را ﴿جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ (مریم/ ۳۲) خوانده است. و گناه دیگر قتل نفس است که خداوند خون او را محترم شمرده، مگر به حق و در مورد کیفر آن هم فرموده: ﴿فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾ (نساء/ ۹۳) و گناه دیگر قذف (و تهمت زدن به) زن (یا مرد) پاکدامن است، زیرا خدای بزرگ می فرماید: ﴿لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور/ ۲۳) و گناه دیگر خوردن مال یتیم است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ (نساء/ ۱۰) و گناه دیگر فرار کردن از میدان جنگ با دشمن است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (انفال/ ۱۶)؛ و گناه دیگر رباخواری است زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره/ ۲۷۵) و گناه دیگر سحر و جادوگری است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ (بقره/ ۱۰۲) و گناه دیگر زنا است زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا﴾ (فرقان/ ۶۸-۶۹) و گناه دیگر سوگند دروغ است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾ (آل عمران/ ۷۷) و گناه دیگر خیانت در غنیمت است زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (آل عمران/ ۱۶۱) و گناه دیگر عدم پرداخت زکات است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ﴾ (توبه/ ۳۵) و گناه دیگر شهادت دروغ و کتمان شهادت است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره/ ۲۸۳) و گناه دیگر ترک عمدی نماز یا واجب الهی دیگر است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که عمدا نماز را ترک کند از عهد و امان خدا

و عهد و امان رسول خدا بیزاری جسته است. و گناه دیگر عهد شکنی و قطع رحم است زیرا خدای عز و جل در مورد آنان می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (رعد/ ۲۵) سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: عمر بن عبید از محضر امام صادق علیه السلام بیرون رفت در حالی که فریاد او به گریه بلند بود و می‌گفت: هلاک شد هر کس به رأی خود سخن گفت و در فضیلت و دانش با شما ستیزه کرد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۸۵-۲۸۸).

لازم به ذکر است که در پایان این حدیث متأثر شدن عمر بن عبید از دو جهت است:

۱. تحت تأثیر فضائل و علم امام قرار گرفته، چرا که می‌گوید: «هلك من قال برأيه و نازعكم في الفضل والعلم»؛ «کسی که خود رأیی کند و در فضیلت و علم با شما منازعه کند هلاک شده است».

۲. بیان اقسام گناهان کبیره نیز در او تأثیر گذاشته و گریه‌های بلند او به خاطر متأثر شدن او از همین جهت است.

سه. بیان آثار و عواقب گناه

بعد از شناخت عناوین و موضوعات گناه، شناخت آثار و عواقب گناه، مهم‌ترین عامل بازدارنده از گناه و معصیت است در آموزه‌های قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام برای برحذر داشتن انسان‌ها یکی از راه‌هایی که بیان داشته‌اند بیان آثار و عواقب گوناگون گناه است که موارد مختلف آن بیان می‌شود:

۱. ماندگاری گناه

اعمال انسان در گذر زمان نابود نمی‌شوند و به بوته فراموشی سپرده نخواهند شد، و به تعبیر قرآن کریم هر آنکه از هر عملی انجام داده عمل خود را خواهد دید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال/ ۸۷) در روایات اهل بیت علیهم السلام حتی به گناهان کوچک هم توجه داده شده که مبدا تصور شود گناهان کوچک ارزش حساب‌رسی ندارند، ابوبصیر می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا طَالِبًا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أُذِنُبُ وَ أَسْتَغْفِرُ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (یس/ ۱۲) وَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان/ ۱۶)؛ از گناهان کوچک بپرهیزید که آنها هم بازخواست کننده خواهند داشت. ممکن است کسی بگوید: گناه می‌کنم و بعد استغفار می‌کنم ولی خدای عزوجل می‌فرماید: «و آنچه را از پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم؛ و همه چیز را در (کتاب

پیشوای روشن‌گر برشمرده‌ایم). و نیز می‌فرماید: «در حقیقت، اگر آن (کردار تو) هم وزن دانه‌ای از سپندان باشد و در صخره یا در آسمان‌ها یا در زمین قرار گیرد خدا آن را (برای حساب) می‌آورد [چرا] که خدا لطیف و آگاه است» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷۰).

بنابراین باید دانست که گناه انسان از بین نخواهد رفت و در روزی که به تعبیر قرآن کریم ﴿تُسَبِّحُ السَّرَّائِرُ﴾ (طارق/ ۹) است آشکار خواهد شد و اگر انسان بداند که روزی پرونده اعمال او بر ملا خواهد شد سعی می‌کند اعمالی که موجب رسوایی او خواهد شد انجام ندهد و از گناهان فاصله بگیرد و از گناهان گذشته توبه نماید.

۲. آثار معنوی و روحی گناه

برخی از انسان‌ها از بیماری‌های روحی و معنوی رنج می‌برند، واجبات را بی رغبت انجام می‌دهند، حال نماز شب ندارند، می‌خواهند عبادت کنند ولی توفیق عبادت نمی‌یابند، این دردی است که بر اثر ویروس گناه در وجود برخی راه یافته، اهل بیت علیهم‌السلام در روایات فراوانی به آن اشاره فرموده‌اند:

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «كَانَ أَبِي عليه‌السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ؛ إِنَّ الْقَلْبَ لِيُورِثُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَأَى بِه حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ؛ پدردم همیشه می‌فرمود: هیچ چیزی مانند گناه قلب را فاسد نمی‌کند، قلب مرتکب گناه می‌شود و آن گناه در قلب می‌ماند تا بر آن غلبه می‌یابد و آن را زیر و رو می‌کند» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۶۸).

۲. ابن بکیر از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده که فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ؛ آدمی گناه می‌کند و بدان سبب از نماز شب محروم می‌شود، قطعاً تأثیر عمل بد در صاحبش از تأثیر چاقو در گوشت سریع‌تر است» (همان، ۲۷۲).

۳. زراره از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَ إِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین/ ۱۴)؛ هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه نقطه

سپیدی در قلب اوست، چون مرتکب گناهی شود در آن نقطه، نقطه سیاهی پیدا شود. اگر توبه کرد آن نقطه سیاه برطرف می‌شود. و اگر بر آن گناهان اصرار ورزید آن نقطه سیاه فزونی گیرد تا آن که نقطه سفید را بپوشاند، و چون نقطه سفید پوشانده شود صاحب آن دیگر به سوی خیر باز نمی‌گردد و این سخن خدای عزوجل است که فرمود: «هرگز چنین نیست، بلکه آنچه را به دست می‌آورند بر دل‌هایشان (غلبه کرد) و زنگار افکند» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷۳).

۳. آثار اخروی گناه

غفلت از عواقب خطرناک اخروی گناه موجب سرعت بر انجام گناه می‌شود و لذت‌های ظاهری و زودگذر دنیوی را زیبا جلوه می‌دهد، حق نادیده می‌شود، و ارتکاب اعمال زشت و پلید عادی می‌گردد؛ ولیکن توجه به عواقب اخروی گناه، انسان را از ادامه گناه باز می‌دارد، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام مواردی از آن عواقب خطرناک بیان شده تا شاید عاملی بازدارنده از گناه باشد. مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لِيُحْبَسَ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَرْوَاحِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُنْ؛ بنده به خاطر یکی از گناهانش یکصد سال حفظ می‌شود و در آن حال به همسرانش می‌نگرد که در بهشت از نعمت‌های بهشتی برخوردارند» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷۲).

اینها تنها برخی از آثار و عواقبی است که در آخرت متوجه افراد گناه‌کار می‌شود و حال آن که در این دنیا از آن غافلند و توجه دادن به آنها می‌تواند یکی از بهترین عوامل بازدارنده از گناه باشد.

۴. آثار دنیوی گناه

آثار گناه تنها اخروی نیستند، بلکه همان‌گونه که گناه روح انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، زندگی دنیوی انسان را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، تاثیر این مسئله در زندگی مؤمنین به مراتب بیشتر از تأثیر آن در افراد غیر مؤمن است، هیچگاه نباید ظاهر زندگی کفار، منافقین و آنان که بر اثر طغیان گناه از مسیر عبودیت خارج شده‌اند را با زندگی مؤمنین مقایسه کرد، چه بسا آنان گرفتار سنت استدراج^[۸] شده باشند، اما مؤمنین که ایمان به خدا دارند ولی بر اثر غفلت مرتکب اعمال خلاف و غیر مرضی خداوند می‌شوند بر اثر ابتلائاتی که در زندگی آنها پدید می‌آید متنبه می‌شوند و توبه می‌کنند، و مهم این است که بدانند گناه علاوه بر تباهی آخرت، زندگی دنیوی آنها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اهل بیت علیهم‌السلام برخی از آثار گناه در زندگی دنیوی را بیان فرموده‌اند:

۱. هشام بن سالم از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَيَسُّ مِنْ عَزْقٍ يَضْرِبُ وَلَا نَكْبَةَ وَلَا صَدَاعَ وَلَا مَرَضَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: وَ مَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُؤَاخِذُ بِهِ؛ آگاه باشید که هیچ رگی زده نمی‌شود، و سری به سنگ نمی‌خورد و سری درد نمی‌گیرد و بیماری رخ نمی‌دهد مگر به خاطر گناهی؛ و این است معنای سخن خدا که فرمود: «و هر مصیبتی به شما رسد پس به خاطر دستاورد شما است؛ و بسیاری (از خطاهای شما) را می‌بخشد». سپس فرمود: آنچه خداوند از آن چشم می‌پوشد، بیش از گناهانی است که به خاطر آن مؤاخذه می‌کند» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۶۹).

۲. فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُزَوِّي عَنْهُ الرِّزْقَ؛ بنده گناه می‌کند و بدان سبب روزی از او بازداشته می‌شود» (همان، ۲۷۰).

۳. عباس بن ابی هلال شامی غلام امام رضا علیه السلام می‌گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «كَلَّمَا أَحَدَتْ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحَدَتْ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ؛ هرگاه بندگان گناهی پدید آورند که قبلاً، آن گناه را انجام نداده بودند، خداوند هم بلایی پدید آورد که قبلاً آن بلا را نمی‌شناختند» (همان، ۲۷۵؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/باب الذنوب، احادیث، ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵).

۵. آثار گناه در نسل انسان

اثر گناه تنها بر خود انسان نیست، بلکه گاهی گناه بر فرزندان انسان هم تأثیر گذار است آن هم نه یک نسل بلکه تا چندین نسل پس از آن را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ و این یکی دیگر از آثاری است که در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است:

سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا أُطِغْتُ رَضِيْتُ وَإِذَا رَضِيْتُ بَارَكْتُ وَ لَيْسَ لِبِرْكَتِي نَهَائَةٌ وَإِذَا غَضِبْتُ وَ إِذَا غَضِبْتُ لَعْنْتُ وَ لَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّاعِ مِنَ الْوَرَى؛ خدای عزوجل به یکی از پیامبران خود وحی فرستاد که: هر گاه اطاعت شوم خوشنود شوم، و چون خوشنود شوم برکت دهم و برکت من پایان ندارد. و اما اگر نافرمانی شوم خشمگین شوم و چون خشمگین شوم لعنت کنم و لعنت من تا هفت پشت می‌رسد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷۵).

شاید مراد از لعنت، آثار دنیوی مانند فقر، بلا، بیماری، حبس، مظلومیت و امثال آن باشد، چنان که معمولاً در فرزندان ستم‌کاران دیده می‌شود و این همان کیفر پدران آنان است، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وَلْيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» (نساء/ ۹)؛ «و کسانی که اگر (بر فرض) نسل کم توانی بعد از خود برجای گذارند، بر (آینده) آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم نیز) بهراسند»^[۹].

۱۱۸ ۶. آثار اجتماعی گناه

گناه علاوه بر آثار فردی، آثار اجتماعی هم دارد مانند تسلط انسان‌ها و حاکمان ستمگر بر جامعه.

۱. یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَكْثُرُ بِهِ الْخَوْفُ مِنَ السُّلْطَانِ وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا بِالذُّنُوبِ فَتَوَقَّوْهَا مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لَا تَمَادُوا فِيهَا؛ گاهی فردی از شما گرفتار ترس فراوان از سلطان می‌شود، و این نیست مگر به خاطر گناهایی که انجام داده است، پس تا می‌توانید از گناهان بپرهیزید و بر گناهان اصرار نورزید» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷۵).

۲. عباد بن صهیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا عَصَانِي مَنْ عَرَفَنِي سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي؛ خدای عز و جل می‌فرماید: اگر کسی که مرا می‌شناسد نافرمانی‌ام کند، کسی را بر او مسلط کنم که مرا نمی‌شناسد» (همان، ۲۷۶).

اینها تنها بخشی از سخنان اهل بیت علیهم السلام است که در راستای اصلاح جامعه بیان شده، هر مربی دیگری نیز باید ضمن آشنایی با آسیب‌های مورد ابتلاء متریبان خود، بتواند به نحو احسن روشنگری نموده و از عوارض و آثار و آسیب‌های انحرافات متریبان خود در زمینه امور معنوی، اخروی، مادی، دنیوی، فردی، اجتماعی و جسمی سخن بگوید و به روشنگری خود ادامه دهد تا بتواند مانند پدر و مادری دلسوز بر متریبان خود تاثیر گذار باشد.

۲-۵. دعوت به تفکر و تعقل^{۱۰۱}

وجود انسان میدان نبرد میان دو لشکر عقل و جهل است که اگر لشکر عقل پیروز این میدان شود، رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند، اگر لشکر جهل پیروز این میدان شود، از پست‌ترین موجودات روی زمین هم پست‌تر خواهد بود، بر همین اساس پیامبران الهی و جانشینان آنان خواسته‌اند که درخت عقل و اندیشه را در میان پیروان خود بارور سازند تا بتوانند به بهترین نحو آنان را به راه مستقیم هدایت کنند و از راه ضلالت و گمراهی باز دارند، روح توحید و عبودیت و بندگی را در آنان پروراند و ریشه کفر و شرک و آلودگی به گناه را بخشکانند.

با وجود این، خود انسان هم در پیروزی عقل یا جهل و شهوت، نقش اساسی دارد، اگر مطابق خواسته‌های نفسانی خود عمل کند و رفتارهای نابخردانه انجام دهد، لشکریان جهل پیروز می‌شوند ولی اگر مطابق تشخیص عقل رفتار کند و بر خلاف خواسته‌های نفسانی خود قدم بردارد، عقل و لشکریانش به پیروزی می‌رسند (داوودی، سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت، ۱۳۸۷: ۳/۱۰۹).

امیر مؤمنان علی علیه السلام عقل را همچون شمشیری بران می‌داند و دستور می‌دهد که پیروانش به وسیله آن، هواهای نفسانی را از بین ببرند: «الْجُلْمُ غَطَاءٌ سَائِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ فَاسْتَوْ حَلَلٌ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَ قَاتِلٌ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ؛ بردباری پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است بران، پس کمبودهای اخلاقی خود را با بردباری بپوشان و هوای نفس خود را با شمشیر عقل خود بکش» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: حکمت ۴۲۴).

تمام پیامبران الهی در مکتب‌های تربیتی خود از نیروی عقل استفاده می‌کردند و برای درهم شکستن تقلیدهای غلط و مبارزه با افکار نسنجیده، مردم را به تفکر و تعقل می‌خواندند و بدین وسیله موجبات آزادی آنان از قید و بند دنیا، و اصلاح و هدایت آنان را فراهم می‌آوردند، ابراهیم

خلیل علیه السلام با فرمان الهی به رسالت مبعوث شد، و برای رهایی مردم از جهل و نادانی به پا خاست و مبارزه نجات‌بخش خود را آغاز نموده، از آنان پرسید: چرا این مجسمه‌های بی روح و بی اثر را می‌پرستید؟ آنان عمل خود را به تقلید از گذشتگان خود مستند کردند و گفتند: «پدران ما این بت‌ها را می‌پرستیدند و ما نیز از روش آنان پیروی می‌کنیم» ابراهیم علیه السلام این تقلید کورکورانه را گمراهی دانست و فرمود: «هم شما و هم پدرانتان آشکارا در گمراهی بوده و هستید».

وقتی کوشش‌های حضرت ابراهیم علیه السلام برای هدایت آنان ثمری نداد تصمیم گرفت بت‌ها را بشکند و خدایان دروغین را در هم بکوبد تا شاید بتواند افکار خفته آنان را با وادار کردن به تعقل و تفکر بیدار سازد و به این جهل و نادانی آنان پایان بخشد، ابراهیم علیه السلام تصمیم خود را عملی ساخت، در جامعه آشوبی برپا کرد و همگان خواستار محاکمه ابراهیم علیه السلام شدند، آن حضرت برای اینکه از عمل انقلابی خود نتیجه سرنوشت ساز بگیرد همه مردم را مخاطب ساخت و فریاد زد: «أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء/ ۵۳-۶۷).

ولذا حضرت امام علی علیه السلام یکی از دلایل بعثت انبیا را این می‌داند که با ابلاغ دستوره‌های خدا، حجت را بر آنها تمام نماید و نهفته‌های عقول آنان را آشکار سازد: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّزِلِيهِمْ أَنْبِيَاءُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيءِ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ؛ رسولان خود را پی در پی فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱).

هم‌چنین امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم می‌فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلَهُ إِلَّا لِيُعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ خداوند پیامبران و رسولان خود را به سوی بندگان نافرستاد مگر برای آنکه خدا را درست بشناسند و فرامین او را به خوبی فرا گیرند. بنابراین بهترین پاسخ‌گوی دعوت آنان با معرفت‌ترین آنهاست، و داناترین افراد به فرمان خدا عاقل‌ترین آنهاست و کامل‌ترین آنان در عقل بالاترین درجه را در دنیا و آخرت خواهند داشت» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۶).

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت که برگزیدگان خدا، جانشینان پیامبر و اهل بیت نبوت هستند، همچون انبیای پیشین در وظیفه هدایت‌گری و اصلاح جامعه خود، یکی از روش‌هایی که بر آن تأکید ورزیده‌اند و در عمل برای اصلاح و هدایت از آن استفاده کرده‌اند همانا دعوت به خرد ورزی و اندیشه است امام صادق علیه السلام فرمود: از توصیه‌های همیشگی حضرت علی علیه السلام سفارش به تفکر بود و می‌فرمود: «تَبَهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَ جَافِيَ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ؛ دلت را با تفکر بیدار کن، و پهلویت را در شب (برای عبادت) از بستر جداساز و خود را از (عذاب) خداوند، پروردگارت، حفظ کن» (همان، ۵۴/۲).

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْتَرِشِدُوا الْعَقْلَ تُرْشِدُوا وَلَا تَعْصُوا فَتَنْدُمُوا؛ از عقل هدایت بجوید تا هدایت یابید و آن را نافرمانی نکنید که پشیمان می شوید» (کراجکی، کنز الفوائد، ۱۴۱۰: ۳۱/۲).
در حدیث قدسی وارد است که خداوند خطاب به پیامبر فرمود: «يَا أَحْمَدُ اسْتَعْمِلْ عَقْلَكَ قَبْلَ أَنْ يَذْهَبَ فَمَنْ اسْتَعْمَلَ عَقْلَهُ لَا يَخْطِئُ وَلَا يَطْغَى؛ ای احمد عقلت را به کارگیر پیش از آنکه از بین برود، پس کسی که عقلش را به کار گیرد نه به خطا می رود و نه سرکش می شود» (دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ۱۴۱۲: ۲۰۵/۱).

در این حدیث هرچند مخاطب اول رسول خدا است ولی از باب «ایاک اعني یا جار اسمعی»؛ «من تو را قصد می کنم، اما همسایه تو بشنو». مخاطب واقعی همه مردم هستند و لذا اهل بیت علیهم السلام در مواردی مخاطبین خاص خود را نیز به دقت، تفکر و تعقل دعوت می کردند، اسماعیل بن بشر بن عمار در روایتی می گوید: هارون الرشید به امام کاظم علیه السلام نامه ای نوشت و از حضرت درخواست موعظه کوتاه کرد: «عِظْنِي وَأَوْجِزْ؛ مرا موعظه کنید و مختصر بگوید!»
حضرت در پاسخ او در نامه ای نوشت: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر آنچه را که چشم تو آن را می بیند، قطعاً در آن موعظه ای است» (ابن بابویه، الأملی، ۱۳۷۶: ۵۰۹).

اشیا و حوادث پیرامون ما در صورتی می توانند اندرز دهنده باشند که انسان در مورد آنان بیندیشد و امام در واقع پیش از آنکه او را موعظه کند، او را دعوت به تفکر و تعقل در عظمت خداوند و آنچه در پیرامون اوست می کند.

از مجموعه روایات استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام که خود مفسر و مبین قرآن کریم هستند به پیروی از کلام الهی نقش عقل و خرد و تفکر و اندیشه را در اصلاح افراد بسیار ارزنده توصیف کرده و در موارد گوناگون همگان را به بهره وری از این نعمت خدادادی دعوت کرده اند.

۶-۲. پرهیز از اندیشه منفی

به همان میزان که اندیشه در آثار قدرت خدا و نعمت های نامحدود الهی انسان را به خدا و معاد باورمند نموده و زمینه اصلاح و هدایت را فراهم می سازد، اندیشه در گناه نیز زمینه فساد و انجام گناه را فراهم ساخته انسان را به انجام آن فرا می خواند چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ كَثَّرَ فِكْرَهُ فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا؛ کسی که اندیشه اش در معصیت ها زیاد گردد (اندیشه اش) او را به سوی آن (معصیت ها) فرا می خواند» (تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ۱۳۶۶: ۶۲۳).

اگر چه از نظر شرعی فکر گناه تا به کار حرامی نیانجامد گناه نیست ولی باید مراقب بود که شیطان از همین انحرافات کوچک سوء استفاده می‌کند و زمینه گناهان بزرگ را در انسان فراهم می‌سازد امام صادق علیه السلام از حضرت عیسی نبی علیه السلام تشبیه زیبایی در مورد فکر گناه زنا، بیان فرمودند: «اجْتَمَعَ الْحَوَارِيُّونَ إِلَى عِيسَى علیه السلام فَقَالُوا لَهُ: يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ أَرَشِدُنَا. فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ مُوسَى كَلِمَةَ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَاذِبِينَ وَأَنَا أَمَرُكُمْ أَنْ لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَلَا صَادِقِينَ. قَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ زِدْنَا. فَقَالَ: إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَأَنَا أَمَرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزَّيْنَا فَضْلًا عَنْ أَنْ تَزْنُوا، فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزَّيْنَا كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتِ مَرْوَقٍ، فَأَفْسَدَ التَّرَاوِيْقَ الدُّخَانُ وَ إِنْ لَمْ يَخْتَرِقِ الْبَيْتُ؛ حَوَارِيون نزد عیسی علیه السلام گرد آمدند و گفتند: ای معلم نیکی ما را هدایت کن. عیسی علیه السلام به آنها فرمود: موسی کلیم الله به شما فرمان داد که به دروغ بر خداوند تبارک و تعالی سوگند یاد نکنید و من شما را فرمان می‌دهم که به دروغ و راست سوگند یاد نکنید. گفتند: یا روح الله بیشتر بیان بفرمایید. فرمود: موسی پیامبر خدا به شما فرمان داد که زنا نکنید و من به شما فرمان می‌دهم که فکر زنا هم نکنید تا چه رسد به اینکه زنا کنید؛ چون کسی که فکر گناه کند مانند کسی است که آتشی در خانه آراسته خود برافروخته سازد، دود آن آتش زینت‌های خانه را فاسد می‌کند هر چند خانه را به آتش، نکشد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۵/۵۴۲).

۲-۷. تمثیل و تشبیه

تمثیل و تشبیه از روش‌های موثر و جذاب در تعلیم و تربیت است، گاهی یک مطلب عقلانی ولی نامأنوس را با تمثیل و تشبیه کوتاه و بسیار ساده می‌توان قابل فهم کرد تا مخاطب به راحتی بتواند پیام را دریافت کند، چون انسان با محسوسات بیشتر آشنایی دارد، و لذا استفاده از روش تمثیل و تشبیه معقول به محسوس، موجب آسان شدن درک مسائل عقلانی و غیر محسوس برای او می‌گردد، تمثیل در کتاب‌های آسمانی هم کاربرد داشته است: «فِيمَا أُوصِيَ بِهِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَبَا ذَرٍّ قَالَ: كَانَتْ صُحُفٌ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَمْثَالًا كُلِّهَا»؛ «در میان وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر آمده است که آن حضرت فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام تمامش امثال بود» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۷۲/۳۸۴). و در قرآن کریم که کتاب هدایت همه انسان‌ها است بیش از پنجاه مثل دیده می‌شود (مکارم شیرازی، مثال‌های زیبای قرآن، ۱۳۷۱: ۱۳). و اهدافی گوناگونی برای مثل بیان شده است که یادآوری گذشتگان برای عبرت آموزی و یا یادآوری نعمت‌های الهی برای شناخت خدا (زمر/ ۲۷؛ ابراهیم/ ۲۴-۲۵) و تفکر و تعقل^[۱] و عبرت آموزی (لثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ۱۳۷۶: ۴۰۳) دارد.

پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت که مفسران حقیقی قرآن کریم هستند به تأسی از این کتاب الهی بارها از تمثیل و تشبیه در مسائل مختلف اعتقادی، اجتماعی، تربیتی و... بهره گرفته‌اند که بسیاری از این موارد در زمینه تربیت اصلاحی بوده و غالب آن هم در امر هدایت متریبان مؤثر واقع شده و بر اثر رهنمود آن انوار مقدسه برخی از متریبان ره صدساله را یک شب پیموده‌اند، مواردی از تمثیل‌های هدایت‌گر ایشان عبارتند از:

۱. در آستانه جنگ بصره در سال ۳۶ هجری گروهی از اعراب، «کلیب جرمی» را جهت آگاهی از حقیقت و دانستن علل مبارزه امام با ناکثین به نمایندگی نزد حضرت علی (علیه السلام) فرستادند. امام به گونه‌ای با او سخن گفت که حقیقت را دریافت. آن گاه به او فرمود: بیعت کند. گفت: من نماینده گروهی هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم. امام فرمود: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوا رَائِدًا تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْعَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَ أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَالِ وَالْمَاءِ فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاطِشِ وَالْمَجَادِبِ مَا كُنْتَ صَانِعًا؟» اگر آنان تو را می‌فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، پس به سوی آنان باز می‌گشتی و از گیاه و سبزه و آب خبر می‌دادی، اگر مخالفت می‌کردند، و به سرزمین‌های خشک و بی‌آب روی می‌آوردند تو چه می‌کردی؟» او گفت: آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم.

امام فرمود: «فَأَمُّدُّ إِذَا يَدَكَ؛ پس دستت را برای بیعت کردن بگشای». آن مرد گفت: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق، توانایی مخالفت نداشتم و با امام بیعت کردم» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱۷۰).

۲. امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی دیگر، اثر گناه در آلودگی قلب را به نقطه سیاهی تشبیه کرده و پاک‌سازی آن را به توبه دانسته و می‌فرماید: «مَامِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا أَذُنَبَ ذُنْبًا حَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُعْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا عَطِيَ الْبَيَاضَ لَمْ يَوْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ بنده ای نیست مگر آنکه نقطه سپیدی در قلب اوست، چون مرتکب گناه می‌شود در آن نقطه، نقطه سیاهی پیدا شود. اگر توبه کرد آن نقطه سیاه برطرف می‌شود، و اگر بر گناهان اصرار ورزید آن نقطه سیاه فزونی گیرد تا آن که نقطه سفید را بپوشاند، و چون نقطه سفید پوشانده شد صاحب آن دیگر به سوی خیر باز نمی‌گردد. و این سخن خدای بزرگ است که فرمود: «هرگز چنین نیست، بلکه آنچه را به دست می‌آوردند بر دل‌هایشان (غلبه کرد) و زنگار افکند» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۲۷۳).

۳. در سال ۳۸ هجری وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار رسید و سستی مردم به امام علی علیه السلام ابلاغ شد، آن حضرت خطبه‌ای مفصل خوانده، و در بخشی از آن ضمن بیان مظلومیت خود به علل شکست کوفیان اشاره کرد، و اصحاب خود را به دلیل جهاد نکردن با معاویه توبیخ و سرزنش نمود و فرمود: «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَّاتِ الْجَجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً . . . ؛ ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم . . .» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۲۷).

حضرت در این خطبه مردم بی‌وفای کوفه را به نوعروسان تازه به حجله رفته تشبیه کرده که تحت تأثیر هواهای نفسانی هستند و درست و منطقی فکر نمی‌کنند.

۴. امام باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا در مسجد نشسته بود که مردی وارد شد به نماز ایستاد، نه رکوع را کامل انجام داد و نه سجده را، پیامبر فرمود: «تَقَرَّ كَتَفَا الْعُرَابِ لَوْ مَاتَ عَلَيَّ غَيْرَ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ مانند کلاغ نوک بر زمین زد، اگر او بمیرد و نمازش چنین باشد، بر غیر دین من مرده است» (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱/۷۹).

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بی‌ارزش جلوه دادن نماز چنین شخصی او را مانند کلاغی دانسته که برای برچیدن دانه نوک بر زمین می‌زند.

۲-۸. تصویر سازی

معلومات حسی انسان غالباً یا از طریق حس بینایی حاصل می‌شود و یا از طریق حس شنوایی و بقیه تحت الشعاع آن دو هستند (ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۲/۱۱۷). و انس انسان با امور محسوس مانند تصویر سازی هم تأثیر آن را در اصلاح و تربیت دو چندان می‌سازد، از این رو یکی از روش‌های تأثیرگذار در تربیت، به ویژه تربیت اصلاحی بهره‌گیری از زبان تصویر در قالب‌های گوناگون آن است، برخی از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام برای رساندن پیام‌های تربیتی، مخصوصاً تربیت اصلاحی به دلیل اهمیت نقش تصویر در تربیت، از طریق تصویر سازی و عینی سازی، مفاهیم تربیتی را برای مخاطبان خود ترسیم کرده‌اند:

۱۲۴

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا در سرزمین خشک و بی‌گیاه فرود آمد و به یارانش فرمود: مقداری هیزم بیاورید. گفتند: ای رسول خدا ما در سرزمینی خشک و بی‌گیاه قرار داریم، هیزم می‌در اینجا نیست. فرمود: هر کس به هر اندازه که می‌تواند بیاورد. آنان کم‌کم هیزم آوردند و در برابر آن حضرت روی هم ریختند و انبوهی شد، رسول خدا فرمود: «هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ؛ گناهان اینگونه جمع می‌شوند» و سپس فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا

يَكْتُتِبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (اشاره به سوره یونس / ۱۲)؛ از گناهانی که کوچک به نظر می‌رسند بپرهیزید؛ زیرا هر چیزی بازخواست کننده‌ای دارد. آگاه باشید که بازخواست کننده گناهان [چنان که در قرآن کریم فرموده:] می‌نویسد: آنچه را مردم پیش فرستاده اند و آثار برجای مانده آنان را هر چیزی را در نسخه آشکار و روشن (به نام لوح محفوظ) به شمار آورده‌ایم» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۸۸).

پیامبر خدا ﷺ برای ترسیم گناهان کوچک و عاقبت ارتکاب به آن را به وسیله جمع هیزم، توسط یاران خود به تصویر کشیدند، تا افراد متوجه شده و از گناه دست بردارند.

۲. حضرت علی (علیه السلام) در مورد عقیل که مردی عیال‌وار و محتاج بود و دریافتی او از بیت المال مخارج زندگیش را تأمین نمی‌کرد، حکایتی بیان می‌فرمایند که بسیار درس آموز است، حضرت فرمود: «به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندم‌های بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند، پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می‌کرد، چون به گفته‌های او گوش دادم پنداشتم که دین خود را به او واگذار کنم و به دلخواه و رفتار او از راه و رسم عادلانه خود دست بردارم، روزی آهنی را در آتش گذاختم و به جسم او نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می‌خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گذاخته است؟ از حرارتی ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟!».

حضرت علی (علیه السلام) برای بیان عواقب خطرناک گناه ویژه خواری و خیانت به بیت المال صحنه‌ای را به نمایش می‌گذارد تا عقیل را با آتش دردناک جهنم بیشتر آشنا سازد.

۳. علی (علیه السلام) در خطبه‌ای پیرامون پرهیز از غیبت و بدگویی پشت سر برادران دینی سخن گفت و در پایان خطبه فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ؛ بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست».

مردم پرسیدند که معنای این سخن چیست؟ امام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود: «الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ؛ باطل آن است که بگویی: شنیدم. و حق آن است که بگویی: دیدم» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱۴۱).

حضرت علی (علیه السلام) در این خطبه کوتاه از روش تأثیرگذار تصویرسازی برای اصلاح و تربیت مخاطبین خود استفاده می‌کنند و برای تبیین تفاوت میان کلام حق از باطل علاوه بر حس شنوایی از حس بینایی هم کمک می‌گیرد و با انگشتان چهارگانه دست مبارک خود، مخاطب را متوجه این حقیقت می‌نماید.

۲-۹. تغییر باورهای غلط

رفتارهای هر فرد بر اساس باورهای او ساخته می‌شود، به عبارت دیگر باورها مسیر زندگی انسان را مشخص می‌کنند، باور نادرست، رفتار نادرست و باور صحیح، رفتار صحیح را به دنبال دارد، عواملی چون: عدم تزکیه نفس، ضعف‌های اعتقادی و عملی، حب دنیا، ریاست طلبی، مقدم داشتن عادات فکری و عاطفی بر منطق و حقیقت، گاهی موجب بروز انحراف در باورهای دینی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی می‌شوند؛ لازمه اصلاح این گونه انحرافات، ایجاد تحوّل و دگرگونی در باورهای غلط است. اهل بیت علیهم‌السلام، یکی از روش‌هایی که برای اصلاح کژی‌های افراد به کار می‌گرفتند همانا اصلاح و تغییر باورهای آنان در زمینه‌های مختلف بود که به نمونه‌هایی از اقدامات اهل بیت علیهم‌السلام اشاره می‌گردد:

۱. تصحیح توکل

برخی که اعتقادات خود را به صورت جامع و کامل فرا نگرفته‌اند و به حقیقت معنای توکل راه نیافته‌اند چه بسا براین پندارند که به صرف توکل بر خدا باید از اسباب مادی و دنیوی چشم پوشید و همه امور را به خدا واگذار کرد، در روایت نبوی است که مردی اعرابی به محضر آن حضرت شرفیاب شده و چون شتر خود را بی صاحب رها کرده بود، شتر گم شد، به او گفته شد: چرا چنین کردی؟ گفت: به خدا توکل کردم. پیامبر اکرم این باور را اصلاح کرد و فرمود: «اعقل و توکل»؛ «(زانوی شتر را) ببند و بعد (بر خدا) توکل کن» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۰۱). پس اعتقاد به توکل حتی اذعان به آن به معنای چشم پوشی از اسباب و مسببات نیست، چراکه همه آنان براساس مصلحت و حکمت الهی است «و اَبی‌الله ان یجری الاشیاء الا بأسبابها» (مازندرانی، شرح الکافی، ۱۳۸۲: ۱۱/۱۸۵).

۲. تصحیح نگرش نسبت به دیوانه واقعی

از حضرت علی علیه‌السلام روایت است که فرمود: روزی رسول خدا بر گروهی که دور هم جمع شده بودند گذشتند، فرمود: برای چه گرد آمده اید؟ گفتند: این شخص مجنون است و بیهوش شده است به همین دلیل برگرد او جمع شده ایم؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «لَیْسَ هَذَا بِمَجْنُونٍ وَ لَکِنَّهُ الْمُبْتَلَى. ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُکُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِنَّ الْمَجْنُونَ حَقَّ الْمَجْنُونِ: الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ، النَّاطِرُ فِي عَظْمِيهِ، الْمُحَرَّكُ جَنْبِيهِ بِمَنْكَبِيهِ، يَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ هُوَ يَعْصِيهِ، الَّذِي لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى؛ او دیوانه نیست بلکه مریض است؛ سپس فرمود: آیا به شما خبر بدهم که دیوانه واقعی کیست؟ عرض کردند: آری یا رسول الله! فرمود:

دیوانه واقعی کسی است که در راه رفتن تکبر کند و با گوشه چشم نگاه کند و شانه‌های خود را از تکبر بجنباند و از خدا آرزوی بهشت کند در حالی که او را نافرمانی می‌کند، او کسی است که مردم از شر او در امان نیستند و امید به خیر او نیست، چنین کسی معجون است ولی این شخص مریض است» (ابن بابویه، الخصال، ۱۳۶۲: ۱/۳۳۲).

۳. عبادت واقعی

برخی می‌پندارند که عبادت تنها به نماز و روزه و ذکر و دعا است و از فرصت‌های بسیاری که برای بندگی خدا، مانند خدمت به خلق خدا غفلت می‌ورزند، نزد رسول خدا از مردی یاد شد، گفتند: یا رسول الله! او همراه ما به حج آمد، در هر منزلی که فرود آمدیم او به ذکر «لا اله الا الله» مشغول بود، هرگاه حرکت هم می‌کردیم او باز هم به ذکر خدا مشغول بود تا در منزلی دیگر فرود می‌آمدیم. پیامبر ﷺ فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَكْفِيهِ عِلْفَ نَاقَتِهِ وَ صُنْعَ طَعَامِهِ؟ پس آذوقه شتر و غذای او را چه کسی تهیه می‌کرد؟» گفتند: همه ما این کارها را انجام می‌دادیم.

پیامبر فرمود: «كُلُّكُمْ خَيْرٌ مِنْهُ؛ همه شما از او برترید» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۱۳۷۰: ۲۶۵).
از نظر رسول خدا، ملاک برتری تنها به ذکر و دعا نیست، بلکه در مواردی باید به هم‌نوعان و هم‌سفران هم اندیشید و گره از کار آنها گشود، و کار خود را بر عهده دیگران نگذاشت.

۴. اصلاح باور به داشتن فرزند دختر

از دیرباز دیدگاه‌ها نسبت به فرزندان متفاوت بوده است، عده‌ای به دلیل ترس از فقر و احتیاج فرزندان خود را می‌کشتند و لذا برخی از آیات قرآن کریم به طور کلی از کشتن فرزندان از ترس فقر و نداری، نهی می‌کنند (اسراء/ ۳۱ و انعام/ ۱۵۱؛ نحل/ ۵۸-۵۹).

این افکار و نگرش‌های غلط در زمان ائمه علیهم‌السلام نیز وجود داشته، برخی به دلیل تولد فرزند دختر، حالت غم و اندوه به خود می‌گرفتند و اهل بیت علیهم‌السلام برای اصلاح این باورها می‌کوشیدند؛ فضالة بن ایوب از سکونی نقل می‌کند که روزی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم ولی حالت غم و اندوه به خود گرفته بودم، حضرت از من پرسید: «يَا سَكُونِي، مِمَّا غَمُّكَ؛ ای سکونی اندوه تو از چیست؟» عرض کردم: برای من فرزند دختری به دنیا آمده است.

حضرت فرمود: «يَا سَكُونِي، عَلَى الْأَرْضِ تُقْلَهَا، وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، تَعِيشُ فِي غَيْرِ أَجْلِكَ، وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ»؛ «ای سکونی! سنگینی‌اش بر زمین، روزی‌اش بر خداست، بدون استفاده از عمر تو زندگی می‌کند و روزی‌اش را هم از غیر روزی تو می‌خورد».

سکونی می‌گوید: به خدا سوگند حضرت (بدین وسیله) مسروم ساخت (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۶/۴۸).

در این روایت به درستی روشن نیست که علت حزن و اندوه سگونی چه بوده، آیا از هزینه‌های داشتن فرزند نگران بوده، یا داشتن فرزند دختر را عار می‌دانسته، ولی به هر دلیلی که باشد توضیحات امام موجب اصلاح نگرش به داشتن فرزند دختر در وی شده است.

۵. اصلاح نگرش به تحولات زمانه

برخی بدون در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان، منکر را معروف و معروف را منکر می‌دانند، همه چیز را به هم قیاس می‌کنند، افراد را با یکدیگر مقایسه می‌کنند و در نهایت نتیجه‌ای که خود می‌خواهند می‌گیرند و حال آن که تطوّر و پیشرفت‌های گوناگون در زمان‌های مختلف اقتضانات خاص خود را دارد، در زمان اهل بیت علیهم‌السلام افرادی شرایط زمان امام صادق علیه‌السلام را با شرائط امیرالمومنین علیه‌السلام می‌سنجیدند، حمّاد بن عثمان می‌گوید: در محضر امام صادق علیه‌السلام مردی لب به سخن گشود و خطاب به آن حضرت گفت: خدا شما را به سلامت بدارد، فرمودید: علی بن ابیطالب علیه‌السلام لباس زبر می‌پوشید و پیراهن چهار درهمی بر تن می‌کرد و امثال این حرف‌ها ولی می‌بینم که شما لباس جدید پوشیده‌اید؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهْرٌ بِهِ فَخَيْرٌ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسِ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم‌السلام إِذَا قَامَ لَبِسَ تِيَابَ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام؛ قطعاً علی ابن ابیطالب لباس مخصوص آن زمان را می‌پوشید (یعنی مردم آن زمان توانایی تهیه لباس بهتر از آن را نداشتند) و لذا کسی آن روز به آن حضرت خرده نمی‌گرفت، و حال آن که اگر امروز آن لباس پوشیده شود، لباس شهرت محسوب می‌شود، و بهترین لباس در هر زمان لباس اهل همان زمان است. مگر اینکه قائم ما اهل بیت علیهم‌السلام که هرگاه قیام کند لباس علی علیه‌السلام را می‌پوشد و بر اساس سیره آن حضرت رفتار می‌کند» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۴۱۱).

در این حدیث سوال کننده علاوه بر اینکه نتوانسته جایگاه مقام امامت و عصمت حجت خدا را درک کند، توان درک شرایط زمان را هم ندارد و بر همین اساس امام توضیح لازم برای تغییر نگرش او نسبت به شرایط زمان را بیان فرمود.

۶. اصلاح نگرش به برتری انسان

با اینکه قرآن کریم تنها ملاک برتری را تقوا دانسته^[۱۲] و پیامبر اکرم تمام فضیلت‌های موهوم را مردود اعلام کرد^[۱۳]، ولی باز هم عده‌ای نتوانستند خود را با اسلام واقعی هماهنگ کنند و تبعیض طبقاتی را برای خود یک اصل شمردند که در مواردی اهل بیت علیهم‌السلام برای اصلاح اینگونه نگرش‌ها سخنان ارزنده‌ای بیان فرموده‌اند: در روایتی آمده است که امام کاظم علیه‌السلام به یک مرد روستایی

بدقیافه برخورد، بر او سلام کرد و مدت زیادی کنار او نشست و به گفت‌وگو پرداخت، سپس از او خواست که اگر نیازی دارد به حضرت عرضه نماید. برخی (از سر اعتراض) گفتند: یا ابن رسول الله کنار او می‌نشینی؟ نیازهای خود را از او می‌خواهی؟ و حال آن که او به شما نیازمندتر است. امام فرمود: «عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ، وَ أَحٌّ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَ جَاؤُ فِي بِلَادِ اللَّهِ؛ يَجْمَعُنَا وَ إِيَّاهُ خَيْرُ الْأَبْيَاءِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَفْضَلُ الْأَدْيَانِ الْإِسْلَامُ؛ وَ لَعَلَّ الدَّهْرَ يَزِدُّ مِنْ حَاجَاتِنَا إِلَيْهِ فَيَرَانَا بَعْدَ الزَّهْوِ عَلَيْهِ مُتَوَاضِعِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ «او بنده‌ای از بندگان خدا و (طبق آنچه) در قرآن آمده برادر ما است، و در شهر (سرزمین) خدا همسایه ما است، بهترین پدران یعنی آدم علیه السلام و برترین ادیان یعنی اسلام ما را گرد هم آورده، چه بسا که روزگار، حوائج ما را روزی به وسیله او برآورده سازد، و ناچار شدیم بعد از تکبر بر او، در برابر او تواضع کنیم.

سپس حضرت به این بیت از شعر تمسک جست و فرمود:

«تَوَاصِلٌ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ وَصَالَاتَنَا مَخَافَةَ أَنْ تَبْقَى بِغَيْرِ صَدِيقٍ؛

ما با کسی که در خور پیوند با ما نیست می‌پیوندیم تا مبادا که بی رفیق بمانیم» (حرانی، تخف العقول، ۱۴۰۴: ۴۱۳).

در روایتی دیگر عبدالله بن صلت از مردی از اهالی بلخ نقل می‌کند: در سفر امام رضا علیه السلام به سوی خراسان همراه حضرت بودم، روزی حضرت فرمان داد سفره‌ای گسترانند و غلامان سیاه خود و دیگران را بر سر سفره فراخوانند. من گفتم: فدایتان کردم کاش برای ایشان سفره جداگانه‌ای پهن می‌کردیم؟

حضرت فرمود: «مَهْ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ؛ ساکت باش که پروردگارمان تبارک و تعالی یکی است، مادرمان یکی است، پدرمان یکی است و پاداش هم به خاطر اعمال داده خواهد شد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۸ / ۲۳۰).

در هر دو روایت یاد شده روی سخن امام کاظم و امام رضا علیه السلام با کسانی است که نگرش آنها به انسان صحیح نیست، معیار برتری از نظر آنان نژاد یا سرمایه یا پست و مقام است نه تقوا و نه اعمال صالح و لذا اهل بیت علیهم السلام در صدد برآمدند تا نگرش آنها نسبت به انسان نگرشی الهی باشد نه نگرش مادی.

۱۰-۲. خرافه‌زدایی

خرافه عبارت است از: «هر چیزی که عقل و دین آن را تایید نکند و مردم به آن معتقد بوده و طبق آن عمل کنند و از مخالفت با آن هراس داشته باشند خرافه است» (همان، به نقل از: علوی

نژاد، قرآن و خرافه باوری، ۱۳۸۳: ۲۵۲). البته قید: «از مخالفت با آن هراس داشته باشند». در این تعریف لزومی ندارد، چه بسا مردم از مخالفت با چیزی هم هراس ندارند ولی باز هم خرافه است. و تفاوت آن با باور غلط آن است که خرافه هیچ‌گونه پایه دینی و عقلی ندارد و از نظر دینی کاملاً مردود است ولی باور غلط به نوعی منتسب به دین و ناشی از یک برداشت غلط از دین است. و تفاوت دیگر آن است که خرافه به نوعی در میان جمعی از مردم فراگیر است ولی باور غلط لزوماً فراگیر نیست و چه بسا یک باور شخصی باشد.

به هر حال افکار و اندیشه‌ها نقش تعیین کننده ای در زندگی انسان‌ها دارند، رفتار و کردارها را جهت می‌دهند، بسیاری از انحرافات اخلاقی، اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، دین‌گریزی، بی تفاوتی نسبت به آموزه‌های دینی از دستاوردهای زیانبار خرافات است که پیدایش فرقه‌ها و مذاهب بی اساس در طول تاریخ، ترور رهبران آسمانی و دینی و رواج اعمال بی‌پایه عبادی و غیره از این قبیل است.

در زمان جاهلیت قبل از اسلام برای رفع نگرانی و ترس، این قبیل کارها را انجام می‌دادند^[۱۴] آن روز پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای اصلاح مردم زمان خود قاطعانه ایستاد و با تمام قدرت کوشید که آثار جاهلیت را که همان افسانه و اوهام بود از میان بردارد، هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن اعزام نمود به او فرمود: «وَأَمَّتْ أُمَّرُ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا مَا سَنَّهُ الْإِسْلَامُ وَأَظْهَرَ أَمْرَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ صَغِيرَةً وَ كَبِيرَةً»؛ «آثار جاهلیت و افکار و عقاید خرافی را از میان مردم بمیران و امر اسلام را آشکار کن چه کوچکش و چه بزرگش را» (حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۲۵؛ ابن هشام، سیره ابن هشام، بی‌تا: ۴۱۲/۳). (فروع ابدیت)).

و نیز در برابر توده‌های زیادی از عرب که با خرافات انس گرفته بودند، فرمود: «كل مأثرة في الجاهلية تحت قدمي»؛ «هر اثر جاهلی زیر پای من است» (ابن قسام، سیره ابن هشام، بی‌تا: ۴۱۲/۳).

در سیره و سخنان پیشوایان دین برای زدودن افکار خرافی راه‌های گوناگونی تبیین شده است:

۱۳۰. استفاده از منطق ایمان و شرک دانستن خرافات و منافی بودن آن با روح توحید و

یکتاپرستی

برخی از مردم برای درمان دردها یا ایجاد محبت و رفع کدورت و . . . و آویزها و بازوبندهای جادویی روی می‌آوردند که هیچ‌گونه آثاری بر آنها مترتب نیست؛ امام صادق (علیه السلام) در مورد این گونه موارد می‌فرماید: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ التَّمَائِمِ شَوْكٌ»؛ «بسیاری از بازو بندها و آویزها شرک است» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹: ۶/۲۳۷)

۲. استفاده از منطق علمی و تابع قانون علت و معلول بودن

خرافات که از جمله آن فال است در قوانین نظام آفرینش منشأ اثر نیست و نمی‌تواند مسیر علل و معالیل جهان را تغییر دهد. چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الطَّيْرَةُ عَلَيَّ مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّئَتْهَا تَهَوَّئَتْ وَإِنْ شَدَّدَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً»؛ «فال بد بر همان اساسی است که آن را بنا می‌نهد اگر آن بنا را سست بدانی سست خواهد بود، ولی اگر آن را یک امر قوی و مهم بدانی اثرش در تو نیز قوی خواهد بود و اگر فال بد را چیزی نشماری در واقع هم چیزی نخواهد بود» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۸/۱۹۷).

امام علیه السلام اثر فال بد را یک اثر روانی می‌داند، یعنی کسانی که بدان معتقد نیستند آسوده‌خاطرند و کمترین تأثیر فکری از فال بد ندارند. ولی کسانی که به آن معتقدند، اگر در معرض فال بد قرارگیرند دچار اختلال فکر و نگرانی می‌شوند. البته پریشان‌فکری و ناراحتی روح، خود یک امر واقعی روانی است و می‌تواند گفتار و رفتار صاحبش را از مسیر صحیح خارج کند و نتایج شومی به بار آورد. بدیهی است که آن نتایج شوم اثر مستقیم فال بد نیست، بلکه معلول اختلالات روانی است که از عقیده بد سرچشمه گرفته است (فلسفی، جوان از نظر عقل و احساسات، ۱۳۹۵: ۲/۱۸۲). و لذا علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقِّ؛ فال بد یک امر حقیقی و واقعی نیست» (شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴: حکمت ۴۰۰).

۳. مطرود دانستن عقائد خرافی

مردم بر اثر جهل و نادانی نسبت به برخی از چیزها، اعتقادات باطل و خرافی داشتند و گاهی حوادث ناگوار زندگی را به آنها نسبت می‌دادند و به تبع آن تصمیم‌های ناروا می‌گرفتند. از جمله خرافاتی که در گذشته فکر بسیاری از مردم را ناراحت داشته و مفسد زیادی به بار آورده، ترس از شومی زن و مرکب و خانه بوده است. . . . چه بسیار خانه‌هایی که به گمان شومی و بد قدمی زن متلاشی شده و کودکان بی‌گناه به بدبختی و سیه‌روزی افتاده‌اند. و چه بسیار خانه‌هایی که به تصور شومی و نامیمونی ویران گشته و به صورت خرابه‌های متروکی در آمده است. اهل‌بیت علیهم السلام با آن عقاید خرافی و نا صحیح که از جهل و نادانی سرچشمه گرفته مبارزه کرده و به مردم خاطر نشان نمودند که به وجود آنها فال بد نزنند و ندانسته بدآمدهای زندگی را به آنها نسبت ندهند و از پی آن تصمیم‌های ناروا نگیرند. به علاوه در ضمن برنامه‌های تربیتی خود، نامیمونی زن و خانه و مرکب را به معنای واقعی تبیین می‌نمودند و افکار مردم را درباره آنها به مسیر صحیح و عاقلانه هدایت می‌نمودند:

خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق علیه السلام سخن از شومی به میان آمد، حضرت فرمود: «الشُّومُ فِي ثَلَاثَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَالدَّابَّةِ وَالدَّارِ فَأَمَّا شُومُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَغُفُوقُ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَسَوْءُ خُلُقِهَا وَ مَنْعُهَا ظَهْرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَ شَرُّ جِيرَانِهَا وَ كَثْرَةُ عُيُوبِهَا»؛ «شومی در سه چیز است: زن، مرکب و خانه. شومی زن این است که مهرش سنگین باشد و بر اثر بی مهری و عصبانیت نسبت به شوهر، موجبات جدایی اش فراهم گردد. شومی مرکب در این است که بد خلق باشد و در موقع سواری رکاب ندهد. شومی خانه در این است که فضایش تنگ و همسایگانش بد و عیوبش بسیار باشد» (ابن بابویه، الأمالی، ۱۳۷۶: النص، ۲۳۹).

در این حدیث امام از شومی موهومی که مردم نادان در این سه مورد از آن می‌ترسیدند و بدان فال بد می‌زدند نامی نبرده و غیر مستقیم آن را مطرود و غیر قابل اعتنا شناخته است و به جای آن درباره آنها صفات نامطلوبی را که مایه شومی واقعی و باعث ناراحتی زندگی است، یادآور شده و پیروان خود را از آنها بر حذر داشته است (فلسفی، جوان از نظر عقل و احساسات، ۱۳۹۵: ۲/ ۱۸۳-۱۸۵). به تعبیر دیگر امام فرموده این سه چیز شومی ندارند و اگر شومی وجود داشته باشد در این صفات جود دارد.

۴. مخالفت عملی با خرافات

پیشوایان دینی در مواردی برای مبارزه با خرافات اقدام عملی می‌کردند و به اعمال و رفتار غیر واقعی اعتنا نمی‌کردند و برخلاف تصوّر معتقدان به خرافات کمترین ترس و نگرانی به خود راه نمی‌دادند و به جای توجه به سخنان بی اساس به خداوند متعال تکیه می‌کردند و عملاً وارد عرصه شده، وظیفه اصلی خود را انجام می‌دادند تا بدینوسیله بر تمام تصورات غلط مهر ابطال بزنند. در سال ۳۸ هجری چون حضرت علی علیه السلام قصد جنگ با خوارج را کرد، یکی از اصحاب گفت: ای امیر مؤمنان از راه علم ستارگان می‌گویم که اگر در این هنگام حرکت کنید، می‌ترسم به مراد خود نرسید و پیروز نشوید.

امام فرمود: «گمان می‌کنی تو از ساعتی خبرداری که هر که در آن ساعت به سفر رود زیانی به وی نرسد، و از ساعتی می‌ترسانی که اگر در آن، راه سفر پیش بگیری، زیان وی را در میان خویش گیرد؟ هر که تو را در این سخن راستگو پندارد، قرآن را دروغ انگاشته، و در رسیدن به مطلوب و دور کردن ناخوشی‌ها، خود را از خدا بی نیاز شمرده است. تو، گویا می‌خواهی به جای خدا تو را ستایش کنند، چون به گمان خویش، ساعتی را به مردم نشان داده‌ای که در آن به سودی رسیده و از زیانی رهیده‌اند».

سپس روی به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! از اخترشناسی روی برتابید، جز آنچه بدان راه دریا و بیابان را یابید، که این دانش به غیب گویی می‌کشاند، و غیب را جز خدا نداند؛ منجم چون غیب‌گوست، و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر است، و کافر در آتش. به نام خدا به راه بیفتید!» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۷۹).

۵. پیشگیری از پیدایش افکار بی پایه و اساس

همان گونه که پیامبر و جانشینان آن حضرت با خرافات پیش آمده و انحرافات در دین مبارزه می‌کنند و برای ریشه کنی آن از پای نمی‌نشستند، نیز مراقب بودند که مبادا خرافه‌ای جدید رخ بنماید و افکار افراد جامعه را تحت تأثیر قرار دهد، پیامبر اکرم، این امر را در مرحله اول وظیفه علما دانسته و فرموده: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ هرگاه که در میان امت من بدعتی رخ داد بر دانشمندان است که علم خود را آشکار کنند؛ کسی که چنین نکند، لعنت خدا بر او باد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۵۴).

پیامبر اکرم خود در چنین مواقعی با بهترین اقدام از پیدایش انحراف جلوگیری می‌کردند، چنان که در روایتی از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: ابراهیم فرزند رسول خدا، وقتی از دنیا رفت و کسوف خورشید رخ داد، مردم گفتند: خورشید به خاطر درگذشت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کسوف نمود رسول خدا وقتی این سخن را شنید بر فراز منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ تَجْرِيَانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ لَا تَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا انْكَسَفَتَا أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا فَصَلُّوا»؛ «ای مردم، خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های الهی‌اند، و به امر خدا در جریان هستند و مطیع او هستند، به خاطر مرگ کسی کسوف نمی‌کنند، اگر یکی از آنها یا هر دوی آنها کسوف کردند پس نماز بگذارید». سپس رسول خدا از منبر فرود آمدند و همراه با مردم نماز آیات خواندند (همان، ۴۶۳/۳).

در این حدیث ضمن آنکه افکار آن‌ها را باطل و بی اساس اعلام می‌کنند، وظیفه شرعی آنها که اقامه نماز است را نیز بیان می‌فرماید.

نتیجه

یکی از ابعاد مهم تربیت؛ بُعد اصلاحی آن است، اصلاح اعتقاد، اخلاق و رفتار انسان‌ها از مهم‌ترین و اصلی‌ترین اهداف بعثت انبیاء علیهم السلام است و روش‌های خاص خود را می‌طلبد، این نوشتار روش‌هایی نظیر تفهیم خطا، حکمت آموزی و برهان و استدلال ارجاع به فطرت، جهل زدایی، دعوت به تفکر و تعقل، تمثیل و تشبیه، تصویرسازی، تغییر باورهای غلط و خرافه زدایی را به عنوان روش‌های مؤثر در تربیت اصلاحی از دیدگاه احادیث استخراج نموده است.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] برخی برآنند که ریشه ربب برای واژه تربیت به دو دلیل مناسب نیست:
۱. مصدر مضاعف باب تفعیل به طور معمول بر وزن تفعیل است نه تفعله.
 ۲. اصل عدم اعلال است در صورتی که تربیت باید با اعلال به تربیت تبدیل شود (ر. ک: فقه تربیتی، ۱/ ۱۲۰-۱۲۱).
- [۲] اعراف/ ۳۵. (در این آیه ایمان و تقوی بیرون آمدن از نقصان و کاستی و «عمل صالح» و «اصلاح» حرکت از وضعیت مطلوب به وضعیتی بهتر و مطلوب تر است.
- [۳] ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ نحل/ ۱۲۵.
- [۴] ﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء/ ۲۱-۲۲).
- ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (مؤمنون/ ۹۱).
- [۵] ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ (علق/ ۱).
- [۶] ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق/ ۴-۵).
- [۷] ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ (قلم/ ۱).
- [۸] «سنت استدراج» از جهتی یکی از مصادیق «سنت امداد مقید» (مخصوص اهل باطل) و از طرف دیگر از مصادیق «سنت اضلال» است؛ سنتی که نعمت‌ها را در ظاهر فریبنده افزایش نعمت‌های مادی و ظاهری برای شخص یا امت‌ها، ارائه می‌نماید؛ سنتی که باعث می‌شود آسایش و رفاه مادی، به گونه‌ای که شخص را از همه جهات احاطه کند، جاری گشته و فرد و جامعه از این طریق فریب خورده و اغوا می‌گردند، و غفلت به دنبال غفلت استمرار یافته و فرد یا اجتماع به ناشکری و ناسپاسی رو می‌آورند و چون راه و روشی که اختیار نموده‌اند، آنها را از فطرت خویش دور می‌نماید؛ چنین افراد و این چنین جوامعی، کم‌کم اعمال سابق خویش و اعمالی که برای آخرت خود فرستاده‌اند، فراموش کرده و به سنت اضلال و در نتیجه کوری و کری و بسته شدن فهم دچار می‌گردند؛ این اشخاص، درک درستی از وضعیت خود نداشته و ناگهان خود را در حال هلاکت می‌یابند (ر. ک: مرادخانی تهرانی، سنت‌های اجتماعی الهی در قرآن، ۱۳۸۶: ۳۶۸-۳۵۲).
- [۹] البته اگر این فرزندان بی‌گناه باشند خداوند به آنان در قیامت عوض خواهد داد و مشکلاتی را که به خاطر اعمال پدرانشان دیده‌اند جبران خواهد نمود.

[۱۰] واژه گان تفکر و تعقل گرچه مترادف نیستند اما مرتبط‌اند، امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَدَلِيلَ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۶).

[۱۱] ر. ک: حشر/۲۱. و عنکبوت/۴۳. و علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «اعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ؛ در آنچه گفتم نیک بیندیش که هر مثال را همانند فراوان است» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱۵۳).

[۱۲] «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳).

[۱۳] آن حضرت فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ لَأَفْضَلُ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (کراچکی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ۱۳۵۳: ۲۱).

[۱۴] برای نمونه موقعی که وارد روستایی می‌شدند واز بیماری وبا و یا دیوی می‌ترسیدند، برای رفع ترس در برابر دروازه روستا ده بار صدای الاغ سر می‌دادند، و گاهی این کار را با آویختن استخوان روباه به گردن خود توأم می‌کردند. و اگر در بیابانی گم می‌شدند پیراهن خود را پشت و رو می‌کردند و می‌پوشیدند، و موقع مسافرت که از زنان خود می‌ترسیدند، برای کسب اطمینان نخی را بر ساقه یا شاخه درختی می‌بستند، موقع بازگشت اگر نخ به حال خود باقی بود، مطمئن می‌شدند که زن آنها خیانت نورزیده است، و اگر باز، یا مفقود می‌گردید، زن را به خیانت متهم می‌ساختند. اگر دندان فرزندان آنان می‌افتاد، آن را با دو انگشت به سوی آفتاب پرتاب کرده و می‌گفتند: آفتاب! دندان بهتر از این بده. زنی که بچه‌اش نمی‌ماند، اگر هفت بار بر کشته مرد بزرگی قدم می‌گذاشت، معتقد بودند که بچه او باقی می‌ماند و . . . (ر. ک: سبحانی، فزاهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۵).

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن بابويه، محمد بن علی، الأمالي، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی، التوحيد، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۴. ابن بابويه، محمد بن علی، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۵. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، قم: المکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، مصر: مطبعة مصطفى البانی، ۱۳۵۵ق.
۷. اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی (۱)، تحقیق و نگارش: سید تقی موسوی، قم: موسسه فرهنگي اشراق و عرفان، ۱۳۹۱ش.
۸. آریانپور، کاشانی، عباس و منوچهر، فرهنگ انگلیسی به فارسی، تهران: امیر کبیر، چاپ سی و پنجم، ۱۳۸۶ش.
۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
۱۰. بناری، علی همت، در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات، نشریه تربیت اسلامی، سال دوم، شماره ۳، سال ۱۳۸۵ش.
۱۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
۱۲. حاتری، جعفر عباس، بلاغة الامام علی بن الحسین (علیه السلام)، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۳ش.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق.
۱۴. حرانی، ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (علیهم السلام)، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش.
۱۵. حسینی زاده، سید علی، سیره تربیتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱ش.

۱۶. داوودی، محمد، سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام)، جلد ۳ (تربیت اخلاقی)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ش.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران: سازمان لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲ش.
۱۸. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۱۹. رضایی اصفهانی، محمدعلی، ترجمه قرآن، قم: موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳ش.
۲۰. سبحانی، جعفر، فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران: نشر مشعر، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۷ش.
۲۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم: شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق / ۱۳۷۰ش.
۲۵. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الانوار، نجف اشرف، المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م / ۱۳۴۴ش.
۲۶. علوی‌نژاد، سید حیدر، مقاله قرآن و خرافه باوری، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی شماره ۳۷ - ۳۸ بهار و تابستان ۱۳۸۳ش.
۲۷. فلسفی، محمد تقی، جوان از نظر عقل و احساسات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۵ش.
۲۸. فلسفی، محمد تقی، کودک از نظر وراثت و تربیت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۴ش.
۲۹. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
۳۰. کراجکی، محمد بن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، تهران: المكتبة المرتضویة، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۳۲. لیبی واسطی، علی بن محمد عیون الحکم و المواعظ، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ش.

۳۳. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
۳۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۵. مرادخانی تهرانی، احمد، سنت‌های اجتماعی الهی در قرآن، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۳۶. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.
۳۷. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۳۸. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ نهم، ۱۳۸۶ش.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دهم، ۱۳۷۱ش.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، مثال‌های زیبای قرآن، قم: نسل جوان، ۱۳۸۲ش.
۴۲. ورام بن أبي فراس، مسعود بن عيسى، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، قم: مکتبه فقیهه، ۱۴۱۰ق.